

مرا، دل ریش و خاطر ناشکیب است
 که امروز این چنینش بوی طیب است
 شب تار است [و] آن مسکین غریب است
 که پای هردو یکسان در رکیب است
 ره عشاق و بانگ عنسیب است

ترا تا چهره نغز و دلفسریب است
 مگر دادی به زلفت ره صبا را
 دل اندر زلفش ارگم شد عجب نیست
 دریغ از دور گسل و این مسدت عمر
 «وفا» آن نغمه کز دل غم زدایسد

وز یار بجز جلوۀ دیدار نخواهند
 وین قافلۀ گمشده سالار نخواهند
 جز جام شهادت به سر دار نخواهند
 از سینه سپر ساخته زنهار نخواهند
 لاغر چو «وفا» صید گرفتار نخواهند

ارباب نظر غیر رخ یار نخواهند
 پویان و دوان از پی یارند به هر سو
 مستسقی و عطشان وصالند ولیکن
 گرتیر بلا بارد و گر بیلک بیداد
 باعاشق دایم ولی حیف که خوبان

تا شستشوی خرقه مگر ز آب می کنم
 بر وعظ گوش یا که به افغان نی کنم
 تا قصه‌ها ز جام جم و تاج کی کنم
 امروز حاصل ار نکنم کام کی کنم

کوی مغان کجاست که رو سوی وی کنم
 زاهد به وعظ و نی به فغان است و زین میان
 بر چنگ کش بریشم و جام شراب ده
 مست است یار و خلوت، بی مدعی «وفا»

هم نترسیم ز کس تا که زبانی داریم
 ز آنکه ما نیز زبانی و بیانی داریم
 راست انداز خدنگی و کمانی داریم
 هست شهری که در او نام و نشانی داریم
 وز شهنشاہ ازل خط امانی داریم
 گر چه پیریم «وفا» بخت جوانی داریم

ما نه تیغی نه سپاهی نه سنانی داریم
 گو ملامتگر ما رو ز سلامت بس کن
 از پی دفع گزند از قد خم گشته و آه
 و در این دهکده از نام و نشان می نازی
 ما ز کس باک نداریم که صید حریم
 از غلامی در خواجه آفاق علی

به گیتی رنگ خرسندی ندیده
 به مقراض وفا ناقصم بریده
 همه زهر پشیمانی مکیسده
 هزاران جامه تقوی دریده
 بنفشه وار با قیدی خمیده
 ز تیر غمزه‌ای در خون طپسده
 نفس بر جای و سرغ او پریده

منم دل داده آنده خرسیده
 منم آن کودکی کم دایه ز آغاز
 بجای شیسر از پستان مادر
 منم آن کو به یاد چشم سستی
 مسلسل سنبلی، خم بر خم ساخت
 دلی دارم چو مرغی نیم بسمل
 «وفا» جان رفت و جسمت ماند باقی

به گوشم آمد آن دلکش ترانه
 که آگه نیست از جور زمانه

ز مرغی دوش دور از آشیانه
 که آن غافل نهد بر عیش بنیاد

که تیر آهی آید بر نشانه
نگیری تا کنار از این میانه
سراید با دف و چنگ و چغانه

کمان ابروی ما پروا ندارد
کجا ای دل شوی آسوده خاطر
کجا مطرب که تا شعر «وفا» را

کرده^۱ بس حاجت ز محتاجان روا
در شرافت به بود از کیمیا
کز یکی مدح آرد و از یک هجاء
یک زبان بود از سر صدق و صفا
تا به گزلك بر شکافسم خامه را

ای خداوندی که عالی درگهت
خاکسی از آید برون از دست تو
دو زبان هر خامه را دانی ز چیست
خدمتت را تا کنون کلک «وفا»
آن زمان خواهم به دستوری تو

در بزم غذای آن فلان بود
یک کاسه و صد هزار کنکوا^۲

گر فرع فزون ندیدی از اصل
یک سفره و صد هزار وصله

چون «وفا» دیگری آزرده نگشت
کس ندانست که بر ما چه گذشت

زین ستمکار دل آزار سپهر
ما گذشتیم ز دنیا و دریغ^۳

که ناگه از سخن گردید خاموش
رخي کز برگ گل بودش بناگوش
کفن بستند بر جای سر آغوش
چرائی از من دل خسته روپوش
کنون تو خفته ما با خواب خرگوش
کشم آنگه گلیم خویش بردوش
که بی تو بیزند خونین دلم جوش
مرا کردی به صد محنت هم آغوش
«عزیزان را چراسازی فراموش»: (۱۲۵۲)

دریغا ز آن لب شیرین تر از نوش
دریغا بایسدش بر خساک سودن
بر آن آغوش و سر، آخر دریغا
الا ای نخسل امیدم کجائی
چه شد آن خواب نوشین تو با ما
مرا تنها گذاری؟ یاری این است؟
مرا همراه بر، یا خویش باز آی
چو تنها بستی از این خاکدان رخت
«وفا» بنوشت تاریخ وفات

که صلح به «این» مان و گه با «آن» قهر
دهر از سر ما گذشت و ما از سر دهر

گشتیم بسی بیخده از شهر به شهر
دوران به مراد ما نشد تا آخر

وز چرخ پلنگ خو، سویزی مطلب
وز این درو آن در، آردبیزی مطلب

از خلق نهنگ رو، پیشیزی مطلب
با پست^۴ جوین پرسبوست خوش باش

و دیوان کلیات قصائد و غزلیات و قطعات و رباعیات جناب حاجی میرزا بزرگ «وفا» تخلص
نزدیک به پانزده هزار بیت است.

۲. و کذا فی الاصل، شاید (صد هزار کان بود) باشد.

۱. در متن: کرچه

۳. (به کسر یا فتح اول): هر نوع آرد، بوداده.

و از منتسبین سلسله حاجی آقاسی است؛ فخامت و مناعت اکتناه، ملجا ارباب ملل، مرجع اصحاب دول، مظهر انوار نامداری، مصدر آثار کاسگاری جعفرعلی خان نواب هندی. پدر بر پدر به حکومت و ایالت «صوبه» [مچلی] بندر هندوستان برقرار بودند و جد اعلاي آنها نواب محمد رضاخان سازندرانی است [که] در سال ۱۹۵۲^۱ به سرداری فوجی از سپاه ایران برای اعانت همایون شاه به فرمایش شاهنشاه زمان شاه طهماسب به هندوستان برفت و بعد از تمکن همایون شاه، نواب محمد رضاخان در هندوستان توقف نمود و اولاد او به ایالت صوبه مچلی بندر سرافراز شدند و چون صوبه مچلی بندر، به مصالحه در تصرف دولت بهیه انگلیس درآمد، نام ایالت و حکومت را در اولاد نواب محمد رضاخان باقی گذاشته، رئیس آنها را به حکومت نامیده، مبلغی وجه نقد در هر ماهی برای حاکم و بنی اعمامش برقرار گذاشتند و از جمله نواب جعفرعلی خان چندی در افواج هندوستان صاحب منصب گردید بعد از چند سال استعفا نموده^۲ به کربلای معلی پیامد و از اتفاقات در همان سال جناب سیرزا حسن علی طیب خلف الصدق مرحوم حاجی - آقاسی بیگ با اهل و عیال به کربلای معلی رفته، صبیبه مرضیه اش را در عقد ازدواج نواب جعفرعلی خان هندی درآورد و نواب معزی الیه به صاحب جناب سیرزا، وارد شیراز گردید و چندین طرف خانه در این محله میدان شاه در جوار تکیه حاجی آقاسی خریده، توطن نمود و در هر ماهی سیصد و شصت تومان ایرانی به وجه مشاهرت، مواجب و وظیفه و حق املاک هندوستان از دولت بهیه انگلیس دریافت نموده، گذرانی به احترام می نمود^۳ و خط نسخ را خوش نوشت و چندین قرآن به خط خود نوشته، به یادگار بگذاشت و در سال ۱۲۳۴ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: قدوة اشباه و افتخار اکتفاء، نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت میرزا - محمدعلی خان نواب هندی در سال ۱۲۳۴ در شیراز متولد گردید، کسب کمالات نمود و خط نسخ تعلیق را خوش نوشت و بعد از وفات والد او، دولت بهیه انگلیس نیمه ای از مشاخره او را مقطوع نموده، نیمه دیگر را در حق ورثه او برقرار داشتند و میرزا محمدعلی خان نواب به نیمه آن مشاخره قناعت کرده، سالها به احترام تمام در شیراز از پانصد تومان مواجب ایرانی و ماهانه انگلیس، معیشت نمود و در سال ۱۲۷۶ در شیراز وفات یافت^۴ و از او پنج نفر پسر باقی بماند؛ ارشد از همه، افتخار اشباه بجدت و نجدت اکتناه محمد حسن خان نواب هندی در سال

۱. در کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص. ۳۱ آمده است که: جعفرعلی خان از فاصله سال ۹۵۲ تا ۹۵۸ هجری برابر با ۱۵۵۱ تا ۱۵۴۵ در مچلی بندر اقامت داشت.
۲. در کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص. ۳۱ آمده است: (جعفرعلی خان تا مقام ژنرالی ارتقاء یافت و در سرکوبی مسلمانان و هندیهای شورشی با قساوت و بیرحمی رفتار کرد و در یکی از شورشها که او سمت فرماندهی فوج اعزاسی را داشت ۱۴ هزار مسلمان و هندی حتی اطفال شیرخوار و پیرمردان و ریش سفیدان کشته شدند بعد از این حادثه جعفرعلی خان از خدمت ارتش هند استعفا کرد و برای استغفار و طلب بخشایش به بین النهرین رفت و در کربلای معلی مجاورت گزید... هر روز به ضریح مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام پناهانده می شد و ساعتها با گریه و زاری از خدای متعال و امام شهید طلب بخشایش می کرد...).
۳. ر.ک: حقوق بگیران انگلیس در ایران: (خانواده نواب) ص. ۳۰۹ تا ۳۲۲.
۴. (محمدعلی خان پس از اینکه به سن ۲۰ سالگی رسید نماینده دولت انگلیس شد و به سمت (وکیل الدوله) تعیین گردید، از این پس دولت مذکور ماهانه پانصد تومان مقرری به او می پرداخت. (همان کتاب، ص. ۳۱).

۱۲۴۲ متولد گشته^۱، کسب کمالات لایقه را نمود، خط شکسته را خوب نوشت و مدتی در شیراز به وکالت دولت بهیه انگلیس برقرار بود و در سال ۱۲۸۳ از شیراز به دارالخلافه طهران برفت و در دستگاه وزیرمختار دولت بهیه انگلیس منشی اول سفارتخانه گردید و در سال ۱۳۰۳ در طهران وفات یافت.^۲

و خلف الصدقش: نجابت و اصالت اکتناه غلامعلی خان نواب هندی، در حدائق عمر باقی است.

پسر دویم میرزا محمدعلی خان نواب هندی است: خلاصه الاشباه، فخرالاکفای جعفرقلی خان نواب هندی. در سال ۱۲۴۴ متولد شده، به اخلاق حمیده و صفات پسندیده معروف، چندسال به منصب وکالت دولت علیه انگلیس در شیراز سرافراز بود و در سال ۱۲۸۶ وفات یافت و او را دونفر پسر است:

مجدت پناهان، خلاصه الاشباهان عباسقلی خان^۳ و حسینقلی خان^۴ در اوائل زندگانی باقی اند و دوسه سال در شهر لندن برای تحصیل زبان دانی توقف نموده، سالی بیشتر است که عباسقلی خان از لندن به طهران آمده، توقف دارد.

پسر سیم مرحوم میرزا محمدعلی خان، مجدت و نجدت پناه، فخاست و نجابت اکتناه، مقرب الخاقان، میرزا احسن علی خان نواب هندی است. در سال ۷۴ [۱۲] عود به شیراز نمود و از سال ۸۶ [۱۲] تا سال ۹۶ [۱۲] به وکالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار بود، پس با صاحب منصبان آن دولت به اطراف کره زمین مسافرتها نموده و صاحب منصب و سواجب گردیده است.^۵ پسر چهارم میرزا محمدعلی خان نواب هندی: اصالت اکتناه، فخاست پناه هیدرعلی خان- نواب هندی مدتی در بندر بوشهر به سرهنگی تلگرافخانه مبارکه ایرانی سرافراز بود و از سال ۹۶ [۱۲] تا کنون بوکالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار است.

پسر پنجم میرزا محمدعلی خان نواب است: اصالت و نجابت پناه میرزاهعیسی خان نواب هندی. تحصیل کمالات لایقه را نمود، پس به شهر لندن رفته، مدت سه چهار سال توقف نمود و خط و زبان انگلیس را آموخته، از لندن به طهران آمده، توقف دارد. از منتسبین این سلسله است: عالی جاه، خلاصه الاشباه حاجی محمدحسین مشهور به حاجی دانی.

۱. برابر با ۱۷۲۹ میلادی.

۲. (از ۲۵ سالگی به سمت وکیل الدوله انگلیس در شیراز تعیین گردید و از بابت این سمت و شغل ماهیانه چهارصد تومان مقرری می گرفت محمدحسین در دوران اقامتش در شیراز همه گزارشات و اخبار فارس و بنادر را برای حکومت هندوستان می فرستاد). (همان کتاب، ص ۳۱۱).

۳. این دو نفر به خرج سازمان لوانت سرویس انگلستان، برای تحصیل به لندن فرستاده شده بودند (همان کتاب، ص ۳۱۲) عباسقلی خان بعداً منشی مخصوص سفارت انگلیس شد و گزارشهایی برای سفیر انگلیس تهیه می کرد و در هنگام ملاقات سفیر با صدراعظم و وزراء ایرانی به حدی مورد اعتماد بود که صورت جلسات را می نوشت). (همان کتاب، ص ۳۱۳).

۴. (حسینقلی خان به خدمت وزارت خارجه ایران درآمد و این دو برادر در حوادث انقلاب مشروطیت و برقراری مشروطیت و خلع محمدعلی شاه نقش اساسی و مهمی در سیاست ایران داشتند). همان کتاب، ص ۳۱۳.

۵. (او واسطه کارهای سفارت با رجال قاجاریه بود و در انعقاد قراردادهای رویترو بانک شاهی و امتیاز انحصار دخانیات همکاری نزدیک با امین السلطان داشت و از این راه مبالغ هنگفتی عایدش شد. (همان ماخذ، ص ۳۱۲).

چون خالوی عالی جنابان میرزا حسن علی خان وحیدر علی خان نواب هندی است او را حاجی دانی گویند. املاکی در قریه نوبندگان فسا خریده، معیشت و زندگانی را از سرپرستی املاک مکتسبه خود نماید، مردی است راست گفتار و درست کردار، نه از کسی ستمی کشد و نه بر کسی اشتلمی کند. در سال ۱۲۴۹ تولد یافته است.

و از اجله اعیان این مجله است؛ سلسله جلیله حاجی محمد حسن مجتهد قزوینی. جد اعلای آنها مرحوم حاجی معصوم تاجر قزوینی به عتبات عالیات رفته، رحل اقامت بینداخت. و خلف الصدقش جناب مستطاب مخدوم اهل علوم علی الاطلاق، وارث مناصب فضلا باستحقاق، سلطان افاضل، فارق حق از باطل، متمسک به الطاف ذی المن حاجی محمد حسن مجتهد،

آنکه چرخ، اعلم زمانش خواند دهر، علامه جهانش خوانسد
هرچه در دهر نقش دانائی است دل او را بر آن توانائی است

در عتبات عالیات در خدمت عالم سبحانی، محقق صمدانی، آقا باقر بهبهانی تکمیل مراتب علمیه را نموده به زیور اجتهاد زینت یافت و سالها به افاده و تدریس گذرانید و بعد از وفات والد ساجدش سرمایه تجارت او را که در اتمش از شماره ایام و شهر و دنانیرش از الف و کورر گذشته بود به وکلا و عمال وا گذاشت و از ایام هفته روزی را برای تفریق محاسبات قرار داده، مابقی ایام را به نشر علوم مشغول گردید و در سالی که شیخ سعود وهابی، کربلای معلای را غارت نمود، آن جناب از کربلا به شیراز جنت طراز آمده، هر روزه جواهر و نالی مسائل علمیه را آویزه گوش هوش دانشمندان می فرمود و نماز یومیه و لیلیه را در مسجد جامع جدید مشهور به مسجد نو به امامت جماعت گذاشته، به نصایح بلیغه جلیله و مواعظ نجیعه اجمیله، ارباب فضل و بزرگان را متذکر می فرسود و چون از مجلس درس فارغ می گردید به قطع مشاجرات بین الانام به احکام شرعیه اقدام می نمود و به اینحالت بساط تجارتش در اطراف مبسوط بود و در سال ۱۲۴۰ در شیراز وفات نموده به روضه رضوان خراسید و از مآثر علمیه آن جناب کتاب ریاض الشهدا در ذکر مصائب ائمه اطهار (ع) و کتاب شرح هدایه شیخ حر عاملی در علم فقه و کتاب کشف الغطا در اصول و شرح کتاب تلخیص الفوائد آقا باقر بهبهانی و کتاب نود العیون مختصر از کتاب ریاض و آن جناب را سه نفر [پسر] بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب، مخبر احادیث نبویه، وارث سواریت مصطفویه، ضیاء مشارق علوم حاجی محمد معصوم. با آنکه در مراتب علمیه سرآمد اهل فضل و کمال بود و شغل خود را به عبادت و امامت جماعت و نشر احادیث می گذرانید باز از طریق تجارت خارج نگشته، صیت تجارتش به اطراف بلاد رسید و چندین نفر وکیل و عامل در کار خود گماشت و مدتی برای تجارت در بندر بوشهر توقف فرمود و در سال ۱۲۴۳ به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: جامع عوالی، حایز مکارم متعالی، مقتدای اعظام ملوک، عارف دقایق جذبه و سلوک، ضابط احکام شرعیه حاوی نکات اصلیه و فرعیه حاجی میرزا کوچک نایب الصدر. نام اصلیش آقازین العابدین و لقبش در طریقت رحمت علی شاه. اگر تمام سلسله نعمت الهی بلکه جمیع سلسله عرفانی به وجود آن جناب افتخار کنند، سزاوار است، به حلیه علم و زهد و تقوی

زینت داشت و اهالی روزگار از باطن آن جناب استمداد همت می نمودند و در اواخر مراحل زندگانی جناب مستطاب علامی، مجتهد الزمانی حاجی آقا محمد، عم ماجد خود را که شرح حالش به این نزدیکی بیاید وصی و نایب خود در سلسله نعمت الهی قرارداد فرمود و در سال ۱۲۷۷ در شیراز وفات یافت [و] به رحمت ایزدی پیوست و در صفا تربت قبرستان درب سلم شیراز مدفون گردید.

و خلف الصدقش جناب مستطاب قدوة السالکین و زبدة الموحدین، عالم فاضل میرزا آقا نایب الصدر نام اصلیش آقا محمد معصوم در سال ۱۲۷۹ متولد گشته، تحصیل مراتب علمیه و کمالیه نموده، سفرها کرده، خدمت علما و عرفا رسیده، مسائل اصول و فروع و ریاضیه را آموخته، سرآمد اقران خود گشته است.

و مرحوم حاجی میرزا کوچک را دونفر پسر دیگر بود: عالی جاهان، مستطابان میرزا محمد حسین و میرزا علی اکبر. هر دو در عنفوان جوانی بدرود زندگانی را نمودند و دونفر پسر از آنها باقی است:

اصالت و نجابت اکتناهان میرزا آقا کوچک و میرزا محمد حسین در سال ۱۲۸۵ و ۹۰ [۱۲] متولد شده مشغول تحصیل کمالات می باشند.

پسر دیگر مرحوم حاجی محمد معصوم است: عالی جناب جلیل الاصل، جمیل الوصف، ناظم فروع و اصول، صاحب قواعد معقول و منقول، وحید عصر و فرید دهر آقا محمود ادیب. علوم عربیه و شرعیه را آموخته، در مراتب ادبیه، گوی سبقت را از همگنان ربوده است.

پسر دوم مغفرت سآب حاجی محمد حسن مجتهد است: جناب مستطاب، کاشف اسرار ملک و ملکوت^۱ ناظر انوار قدس در مناظر جبروت، منبع علوم رحمانی، مجمع فیوض سبحانی، حاوی منقبتین حاجی محمد حسین. تحصیل مراتب علمیه را در خدمت والدین خود کرده، مدتها تدریس می فرمود و به جای والدین خود امامت جماعت می نمود، پس برای تفتیش و معرفت اهل حال سفرها کرده، خدمت بزرگان رسیده، کسب معارف یقینیه نمود، پس عود به شیراز نموده، مشغول امامت جماعت و وعظ و نصیحت خلایق گشته، برگرد منبرش هزاران عالم و عامی و عارف و جاهل و موافق و مخالف نشسته، هر یک به اندازه خود مستفیض می شدند^۲ و آن جناب علاوه بر فضائل علمیه و مقاصد یقینیه به زیور شاعری آراسته، تخلص خود را «حسینی» می فرمود. کتاب *خمسه اش*^۳ گواهی است صادق و شاهدهی است ناطق که در بیان مراتب توحید و وجود و قدیم و حادث، مانندش کتابی نیست و کتاب اول از آن *خمسه*، کتاب *واحق و عذراست*، دویم کتاب *مهر و ماه*، سیم کتاب [۱] *شکرنامه*، چهارم کتاب *الهی نامه*، پنجم *وصف الحال* و از

۱. در متن: (ملکوب).

۲. (وی شاعری توانا و عارفی بینا بود و دست ارادت به عارف ربانی حاج میرزا ابوالقاسم سکوت داده و خود نیز اهل طریقت را پیشوا بود). (دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۲، ص ۲۶۵).

۳. *خمسه حسینی* در حدود ۴ هزار بیت می باشد و به گفته آقای ابن یوسف نسخه کامل و نفیس آن در کتابخانه ملی ملک در طهران موجود است و یک نسخه خطی اشترنامه و دو نسخه *الهی نامه* او در کتابخانه مجلس شورای ملی (سابق) موجود است. کتاب دیگر او شرحی است بر دفاتر ششگانه شنوی مولوی که به همراه اشترنامه و *الهی نامه* و *مهر و ماه* در شیراز در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸ به چاپ رسیده است و دیوان قصائد و غزلیات او مفقود شده است. (همان بناخذ).

هریک برای تبرک چند بیتي نگاشته گردید:
در افتتاح کتاب وامق و عذراست:

ای به نسامت افتتاح نامه‌ها
نام تو دیباچه دیوان عشق
کار زاهد ذکر و ذکرش نام تو
از شعاع ماه مهر افروز تو
پرتو پیرایه مه پیکران
داشت باغی وامق آن سرو گزین
و چه باغی نرگشش چون چشم مست
و چه باغی سنبلش چون زلف یار
در کتاب مهر و ماه فرموده است:

محمد گوهر دریای بینش
ضیاء دیده ارباب ادراک
شمیم گل ز جیب او نسیمی
نخستین نقش آن کلک گهرپاش
چو کرد آغاز، ایجاد جهان یار
نخست از مشقب هستی دری سفت
فروماند از فروغ نقش، نقاش
بیا ساقی که عشق کینده بنیاد
به خاک من که بادش پرده بر در
در افتتاح [۱] شکرنامه فرموده است:

تا که نشان از دل و از دلبر است
اول دفتر چو کنی شکر دوست
خیز شتربان به هوای عراق
خیز که این اشتر صحرا نورد
خیز و مهار شتر مست گیر
کاین شتر مست گسسته بهار
در افتتاح الهی نامه فرموده است:

به نام خداوند بالا و پست
جز او کیست تا خود نمائی کند
بلندی ده طسارم نه سپهر
در افتتاح کتاب وصف الحال فرموده است:

ای ز نسام تو نامه پر زیسور
خامه من که چنگ خوش سخن است
چون به شکر تو گشت شکر بار

وی به یادت گرمی هنگامه‌ها
یاد تو سرمایه دکان عشق
جان عاشق مست و مست جام تو
وز فروغ مهر ظلمت سوز تو
ذره بی مایه خوش منظران
رشک جنت، غیرت خلد برین
میگسار و می فروش و می پسرست
مشکفام و مشکسای و مشک بار

در یکتا و فخر آفرینش
فروغ مشعل ایوان افلاک
نسیم جان ز زلف او شمیمی
که زد بر لوح هستی نقش، نقاش
جهاندار و خداوند جهاندار
که از نور جمال او برآشفت
نگسار قدرت کلک گهرپاش
ز راه کینه خاکم داد بر باد
به جای آب می ریز آتش تر

نام خدا زینت هر دفتر است
شکر آن شکر ز انعام اوست
نعمه سرا شو به نوای عراق
خاک عراقش طرب انگیز کرد
دل شده ای راز وفا دست گیر
می فکند در گلم از کینه، پمار

که مخمور اویند هشیار و مست
به کام دل خود، خدائی کند
ضیابخش رخساره ماه و مهر

وی ز شکر تو خامه پر شکر
چنگ نه طوطی شکر شکن است
چکد آب حیاتش از منقار

نه کمی باشدت نه افزونی
 سربلندی و زیردستی جست
 تو نهادی دراو چه صاف و چه درد
 از تو در معرض وجود آمد
 نه سپهر از تو برج اختر شد
 عاجز و خسته و سرافکنده
 جرم بخشائی و خطا بخشی
 گر همه مفخر جهان باشم
 لطف تو دستگیر ما شایند
 به درت چشم بر عطا دارم
 هر کسکه مردود خاص و عام بود

ای سیرا ز چندی و چونی
 کم و بیش از تو نام هستی جست
 هر چه، هر چیز را بود در خورد
 هر چه در حیطة وجود آمد
 هفت بحر از تو درج گوهر شد
 تو خداوندی و همه بنده
 گر نوازی، زهسی عطا بخشی
 در گذاری سزای آن باشم
 دامت گر به دست ما آید
 گر وفادار و گر جفا کارم
 چون «حسینی» در این مقام بود

و آن جناب در سال ۱۲۴۳^۲ به رحمت ایزدی پیوست.

و نیره او: کمالات اکتساب شیخ محمد علی، شغل شاغل خود را تحصیل مراتب علمیه قرار داده است.

پسر سیم مرحمت پناه حاجی محمد حسن مجتهد است: جناب مستطاب، محقق قوانین، مقرر براهین، سالک مسالک شریعت و طریقت، واقف موافق معرفت و حقیقت، مخبر احادیث نبوی، وارث موارث مرتضوی، عالم مجدد حاجی آقا محمد مجتهد. در سال ۱۲۲۴ متولد شده، کسب کمالات علمیه نموده، به زیور اجتهاد زینت یافت، پس به نشر علوم دینیه و مقاصد یقینیه کوشید و صیت فضیلتش گوشزد خاص و عام گردید و بر حسب نص صریح غفران سب حاجی میرزا کوچک نایب الصدر مرجع و مقتدای سالکین طریقت و واضحه نعمت الهی است و از اقصی بلاد روی توجه جماعتی به جانبش شده، از باطن صافی طینتش استمداد همت جسته، اذکار و اوراد شرعیه مأثورۀ ائمه هدی (ع) را از او می خواستند و در سال ۱۳۰۱ به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را دونفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب کاشف مشکلات، فاتح معضلات، عالم عابد آقا علی آقا. تحصیل مراتب علمیه را از والد ماجد خود نمود و در خدمت جناب میرزا محمد علی مجتهد که شرح حالش به این نزدیکی بیاید، مشغول تکمیل مقاصد فقه و اصول است. و ولد الصدقش عالی جناب میرزا عبدالحسین در اواخر سن طفولیت است.

پسر دویم مرحوم حاجی آقا محمد است: عالی جناب، قدسی خطاب، سلاله انجابه آقا. عبدالعلی به قدر رتبه، تحصیل کمالات نموده، خدمت اهل الله رسیده، لوازم کوچک دلی و فروتنی را آموخته است و او را دونفر پسر است:

عالی جنابان میرزا محمد رضا و میرزا علی رضا در مکتب خانه ادبیه مشغول آموزگاری اند.

۱. در متن: (مانند).

۲. در کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۲، ص ۲۶۵، تاریخ تولد او سال ۱۱۸۴ و وفات او سال ۱۱۴۹ دانسته شده است.

و از منتسبین این سلسله است: عالی جنابان، کمالات اکتسابان، اصالت و نجابت انتسابان میرزا ابوالحسن و حاجی میرزا علی اکبر دخترزادگان غفران توأمان حاجی محمدحسن مجتهد قزوینی خلفان صدق مرحوم میرزا آقا شیرازی خلف الصدق مرحمت پناه آخوند ملا علی رضای خراسانی. به احترام تمام از ضیاع و عقار موروثه و مکتسبه خود زندگانی دارند.

و از اعظم اعیان این محله بلکه این شهر، بلکه این مملکت بلکه ممالک محروسه ایران است: امیر اعظم، مصلح امم، مخزن اسرار سلاطین، مقرب خواقین، جامع اشتات امور، عارف مراتب جمهور، ممد قواعد به عقل کامل، مشید مبانی به فضل شامل، لسان زمان، سبحان بیان، صاحب کمالات نجیعه، ناظم ایبات بدیعه، افصح بلغا، ادب فصحا: جناب جلالت مآب، فضائل اکتساب رضاقلی خان متخلص به «هدایت» ملقب به «امیر الشعراء»^۱

کاشعار دلفریب لطیفش کشیده است در گوش روزگار بسی در شاهوار
گرچه اصل آن جناب از دارالمرزطبرستان است، لیکن چون از سن صباوت تا آخر سن شباب که اول سن وقوف است، در دارالعلم شیراز جنت طراز توطن نموده، چنانکه خود فرموده است:

به گاه خردی کاغذ عهد خاقان بود	سرا ولادت در مرز ری به طهران بود
به فارس برد مرا سائق قضا و قدر	همه حطام و فطام در آن شبستان بود
به ملک فارس مرا نزد خسروان یک قرن	اگر نبود فزونی، کمی نه ز اقران بود
پس از دوپانزده سال آمدم به ری، وقتی	که خود محمد شه پادشاه ایسران بود

آن جناب را با اولاد امجدش که مولد و منشأ ایشان شیراز مینو طراز است برای زینت فادنامه از اهل این شهر شمردم و حالات نجسته آیات آن جناب را که خود در آخر کتاب مجمع الفصحا فرموده، خلاصه کرده، نگاشتم: هدایت طبرستانی، ولادت مؤلف فقیر «رضاقلی» متخلص به «هدایت»^۲ این محمدهادی در پانزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۱۵ در شهر طهران حدوث یافته، والدش را مسقط الرأس «چارده کلاته» از ملک «هزارجریب» بوده و نسب آباء و اجداد او به شیخ کمال خجندی پیوسته، در اساسی طایفه اش «کمال» الحاق می شده، چنانکه جد فقیر را «اسمعیل کمال» می نامیدند علی الجملة پدرم به ملازمت جعفرقلی خان بن-محمدحسن خان قاجار سواظبت داشت بعد از حادثه او، خاقان کبیر آقامحمدشاه وی را ریش سفید عمله خلوت^۳ و صندوقدار جنسی خود نموده، در سال شهادت خاقان کبیر به زیارت عتبات عالیات رفته، در آغاز جلوس خاقان صاحبقران فتح علی شاه به خدمتی آمده، در سفر خراسان که خبر تولد فقیر را شنید بدین نام موسوم فرموده، بعد از سالی دو، به تحویل داری و صاحب جمعی کل متوجهات دیوانی فارس مأسور به خدمت نواب شاهزاده حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس مشغول بود و در سنه ۱۲۱۸ درگذشت و جسدش را به نجف اشرف نقل کردند و فقیر و والده و پیوستگان

۱. معروف به (لله باشی).

۲. هدایت ابتدا (چاکر) تخلص می کرد و بعد به هدایت متخلص شد. (مجمع الفصحا، چاپ مظاهر مصفا، ص ۸۰).

۳. مجمع الفصحا، چاپ دکتر مظاهر مصفا، ج ۱، ص ۸۰.

به طهران آمده به مناسبت جمعی از اقارب امی در «بارفروش»^۱ مازندران متوطن شدیم و والده قصد مکه معظمه کرده، به فارس بازگشتیم، او به مکه رفته وفات یافت و فقیر به حکم انتساب در خدمت ابوی مقام محمد مهدی خان متخلص به «شحنه»^۲ متوقف بودم و تحصیل نمودم چون زمان خردسالی درگذشت به ملازمت شاهزاده فرمانفرما و فرزندانش به سر می رفت و معزز و مکرم زیستم و مناصب مناسب داشتم و چون از بدو شباب طبع موزون، به ظهور پیوست به منظومات پرداخته به «هدایت» متخلص شدم و زمانی که خاقان صاحبقران کبیر نورالله مضجعه به شیراز آمد^۳ به شرف حضور مشرف شدم و چون نسبم را شناخت، به الطافم بنواخت [و] لقب «خانی» و «امیرالشعرا»^۴ نیم بخشود و بعد از رحلت خاقان مغفور چون نواب فیروز میرزا به ایالت فارس وارد شیراز گردید، فقیر را به منادمت خود اختیار فرمود، پس از سالی دو، نواب شاهزاده فریدون-میرزا به فرمانفرمائی فارس تشریف فرمای شیراز گشته، فقیر را برای منادمت دعوت فرمود و التفاتها نمود تا در سنه ۱۲۵۴ که پادشاه جم جاه، قطب السلاطین، محمدشاه از یورش بلاد شرقی رجوع به دارالخلافه طهران فرمود، فقیر از جانب فرمانفرمای فارس، مأمور به طهران شدم [و] در خانه جناب فاضل معظم حاجی میرزا آقاسی صدراعظم منزل یافته به حضور اقدس همایون شاهنشاهی مشرف گشته به توقف جناب و التزام رکاب و تربیت نواب شاهزاده عباس میرزا مخصوص گشته، روز بروز بر مراتب مرحمت و مکرمت شاهانه می افزود چنانکه محرم خلوت و مقرب حضرت شدم و در سفر و حضر در رکاب همی بودم تا در سنه ۱۲۶۴ که پادشاه جم جاه جهان را بدرود فرمود و سلطان سلاطین، شاهنشاه ابوالنصر ناصرالدین شاه، خلدالله ملکه به حکم استحقاق و وراثت بر تخت سلطنت و جهانداری برنشست و این فقیر به سببی چندمدتی در کنج عزلت افتادم و چون زمانی گذشت اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله سلطنته مرا بخواند و به سفارت خوارزم مأمور^۵ فرمود و در جمادی دویم سنه ۱۲۶۷ از مازندران و استرآباد گذشته به منزل مقصود رسید و خدمت مأموره را به احسن وجوه انجام داده، بعد از مراجعت به ریاست و انتظام مدرسه دارالفنون که مجمع علما و حکمای فرنگستان و مدرس مستعدین ایران است، مفتخر گشته به اتمام تاریخ «دو ضة المصفا» فرمایش شد، از طلوع دولت صفویه الی الآن^۶، ۶ هزار بیت در سه جلد بر آن تاریخ افزوده، یک هزار جلد با سمه^۷ نمودم و چون این تذکره را روزگاری بود در دست داشتم به اتمام آن کوشیدم از آنجا که رسم اهل این فن است که در خاتمه شرحی از خود نگارند، پاره ای از اشعار خود را نگاشتم. اگرچه منظومات فقیر پیش از آن است که در این تذکره گنجد، لیکن از هر باب چیزی برای نمونه نویسم و اسامی تألیفات فقیر چنین است:

۱. مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ف.

۲. مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ف.

۳. در متن: (آمده).

۴. تفصیل این سفر را هدایت در کتاب سفارتنامه خوارزم نوشته است که بوسیله آقای دکتر علی حصوری به چاپ رسیده است.

۵. تالیف میرخواند.

۶. مقصود تا دوره ناصرالدین شاه است.

۷. چاپ، طبع، چاپ روی پارچه.

سثنویات سته ضروریه: انوال الولایه^۱، گلستان ادم^۲، بحر الحقایق^۳، انیس العاشقین، خرم-بهشت^۴، هدایت نامه^۵ و منهج الهدایه، مدارج البلاغه، مظاهر الانوار، مفتاح الكنوز^۶، لطایف-المعارف، فهرست تواریخ، تذکره دیاض العادیین^۷ و رسائل دیگر^۸ و از قصائد و غزلیات زیاده از سی هزار بیت مجموع است که رد و قبول آنها [را] به صاحبان سلیقه مستقیم و طبع سلیم موکول می‌دارم^۹، و جناب معظم علیه‌طاب ثراه در طهران در سنه ۱۲۸۸ به رحمت ایزدی پیوست. در تحمید و توحید ایزد تعالی و نعت جناب رسالت سآب (ص) است:

این هفت توی گنبد و این ششدری سرا
در ذره ذره^{۱۰}، صنعت صانع از او پدید
سوجسی ز بحر جودش و صد بحر پر گهر
تاج ستاره، اینک به درگاه او فقیر
ما را به دوست فخر و خود از غیر اوست ننگ
سلطان ملک کثرت و وحدت که سی سزد
در ورود جنود برف فرسوده:

هوا کافور بیزستی، سما سیماب ریزستی
دستها چون چمن یکسر، چمنها پر سمن یکسر
در مدحت شاهزاده نواب فریدون میرزا فرمانفرمای فارس فرسوده:

یکی پرور ای دهر میرگزین را
کز او فخر سرزاده آبتین را
شرف زاید از نام او آفرین را
زهی فضل و منت جهان آفرین را
بهرجا مجسم کنی مهر و کین را
سمند و کمند [و] کمان و کمین را
بپرورد خواهی اگر داد و دین را
ملکزاده راد فرخ فریدون
شرف یابد از آفرین، نام هر کس
جهان آفرین گاه او آفریدم
خهی شهریاری که خلد است و دوزخ
ز تو کاسگاری ز تو ناسداری
در نکوهش گیتی فرسوده:

به دانش کوش ای نادان و بینش جوی ای دانا
که دانش سروری ذیشان و بینش خسروی والا
جهان شیرین نمسودت در نظر، آوخ نمیدانی
که چون فرهاد کش پیری است این فرتوت چهر آرا

۱. بر وزن مخزن الاسرار نظامی.
۲. مشهور به بکتاش نامه.
۳. بر وزن حدیقه سنائی.
۴. به بحر متقارب در هشت باب که نسخه آن در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و در سال ۱۲۷۷ نظم آن به پایان رسیده است.
۵. به بحر رمل.
۶. در شرح شعرهای دشوار خاقانی.
۷. مشتمل بر ۶ گلین و دو روضه و یک فردوس و یک خلد.
۸. در متن: (دیگر است).
۹. آثار دیگر هدایت عبارت است از: اجمل التواریخ، فرهنگ انجمن آرای ناصری، اصول الفصول فی حصول الوصول در تصوف، نژادنامه، (رک: مجمع الفصحا، ج ۱، چاپ دکتر مصفا، ص ق، ک، گ). خدمت دیگر او به فرهنگ، ناسیس چاپخانه‌ای است که بسیاری از کتب ادبی در عصر قاجاریه در آن به چاپ رسید. (معین).
۱۰. در متن: (زره).

چه^۱ بندی دل بدان دلبر که هر دم با کس دیگر
 چه جوئی وصل آن شاهد که هر ساعت به دیگر جا
 مشو خرم ممان غمگین گرت عزت ورت ذلت
 مگو تلخ و مجو شیرین گرت حنظل ورت حلوا

باز فرموده است:

هر آن بنا که فناست جمله رنج و عناست
 بدین حدیث که راندیم عقل و شرع گواست
 حیات قوم همه نوم و سرگ اصل بقاست
 همان شهان که از ایشان به غیر نام هباست
 که اسمشان همه سیمرخ و جسمشان عنقاست
 نه کذب و فریه^۲ که آن شیوه شیمه شعراست
 نه از قواعد انصاف نز طریق صفیاست
 یکی رفیق دل آسای و آن نسیم صباست
 نکرده ترک رفیقی هر آنکه او تنهاست
 در موعظه و مدح حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) فرموده:

عمر برفی رفیق را مانند
 مرد عاقل اگر به کار جهان
 کاین جهان دیوخانه ای است کز او
 حاجت شرح نیست مکسرش را
 گسور اگر در کند بهر اسی است
 بیشتر از لعاب کرمی نیست
 آنکه آن را عسل همی خوانی
 هر که دیدار جو است همچو کلیم
 چون مصور شود عبادت تو
 گر بجز حق مؤثری بینی
 جهد کن جهد تا که در یابی
 عشق نامرد را نماید مسرد
 عشق نسور ولایت علوی است

ناصر خسرو

منگر سوی آن کسی که زبانش

جز خرافات و فریه ندراید

و به معنی نفرین و لعنت:

مولوی، (معین)

بهره تو آفرین باشد ز سعد مشتری

قسم من از نحس کیوان فریه و نفرین بود

۴. روزهای گرم، بسیاری سختی گرما، گرمای سخت، تموز.

۱. در متن: (جو). ۲. در متن: (عدل).

۳. فریه: دروغ، بهتان، افترا.

در صفت بهار و مدح سلطان فرموده:
آن سوده الماس چه شد از برکھسار
از تیشه که بشکست دگر آنهمه سرمر
آن طلق کجا شد که دمن داشت به خرمن
بر راغ که پاشید دگر توده شنگرف
سدغم بود اندر نفس ساری، طنبور
هر جلوه‌ای از باد، دوصد خرمن نافه
ها خیز و سپند آرو فروریز به سجر
نوروز بزرگ آمد و امروز به ایوان
لشکرکش و اقلیم ستان ناصر دین شاه
چون ذره که پیدا شود از پرتو خورشید
در غزل فرموده:

و آن توده کافور که برد از سر دیوار
وز ریشه که بر کند دگر آنهمه اشجار
و آن سیم کجا شد که چمن داشت به خروار
در باغ که پوشید ز نو جامه زنگار
مضمربود اندر گلوی قمری، مزار
هر ذره‌ای از خاک، دوصد طبله عطار
کامد مه فروردین بگذشت سپندار
زد تکیه شهنشاه جهانگیر جهاندار
خاقان جوانبخت نکسوری و نکوکار
پیدا است بر نور ضمیرش همه اسرار

بر روی تو تا زلف پریشان تو دیدم
باهر که نشینی و شوی بیخبر از خویش
وباز فرموده است:

شادم که به عشقت ز من آشفته تری هست
زهار خبر باش که آنجا خبری هست

آنکس که ملول از تو به پیداد بمیرد
در طرف چمن مردم و حسرت به دلم ماند
باز فرموده است:

چون زندگی من نگرد شاد بمیرد
زان صید که در خانه صیاد بمیرد

بر ما که پیدلانیم فرمان کس روا نیست
باز فرموده:

جز عشق ما نداریم فرمانروای دیگر

روشن بنمودیم یکی شمع و نداریم
تا چند خورم سنگ و کنم جنگ بهر کوی

راهی به تو از کثرت پروانه در این شهر
صد کودک و یک بنده دیوانه در این شهر

هر آن مرغی که دارد الفتی با دام صیادش
دلی دارم چنان ویران که نتوان کرد آبادش
نخواهم رفتن از کویش ولی هر کس زمن پرسد
بسی ممنونم از دشمن که پیش دوست هر ساعت

بتر باشد ز کشتن گر کنند از دام آزادش
فکن ای سیل مرگ این خانه رایک ره زنیادش
بگویم سیروم فردا که تا خاطر کنم شادش
بدم سی گوید و می آردم هر لحظه در یادش

و آن جناب در سنه ۱۲۸۸ در شهر طهران وفات یافته به روضه رضوان خرامیده، در تکیه هدایت مدفون گردید و آن مغفرت مآب را دونفر پسر است:

اول آنهاست: قطب فلک نامداری، مرکز دایره بزرگواری، واسطه وصول امن و امان، رابطه انتشار آثار عدل و احسان، مالک زمام مجد و کرم، کافل مصالح امم، مرجع صنایع عرب و عجم، صاحب تدابیر وافیه، مالک افکار صابیه، خلاصه وزراء، ملجأ امراء، ناظم امور دولتی، مرتب مصالح جمهور ملتی، قدوة عظمای زمان، اسوة ارباب دیوان جناب جلالت مآب اعز اکرم امجد علی قلی خان وزیر علوم و فوائد معدنیات ممالک محروسه: «مخبرالدوله» رئیس

تلگرافخانه های مبارکه ایران و مدیر مدرسه علمیه دارالفنون دولتی.

آنکه فیض سحاب خاسه او بر جهان رحمتی است رحمانی

اطال الله تعالی عمره و عزه و اقباله. در سنه ۱۲۴۵ در شهر شیراز جنت طراز، از عالم غیب به عرصه وجود آمده، در حجر والد ماجدش تحصیل کمالات لایقه فرمود [و] در سنه ۱۲۵۵ از شیراز به دارالخلافه طهران آمد و شرح مدارج تنقلات جناب معظم الیه، از قراری که در روزنامه مبارکه شرف به فلم مشکین رقم مرقوم گشته، بر این وجه است: جناب علی قلی خان مخبرالدوله که در افتتاح مدرسه مبارکه دارالفنون از متعلمین آن مدرسه بودند، بعد از آنکه شروع به امتداد سیم تلگراف از طهران به سلطانیه شد، ریاست مأمورین برعهده ایشان مفوض گردید و چون سیم تلگراف این خط امتداد یافت، در سلطانیه در سنه ۱۲۷۷ به سرهنگی اول نایل و بعد از امتداد سیم گیلان در سنه ۱۲۷۹ به منصب سرتیپی سیم و در سنه ۱۲۸۲ به سرتیپی اول و نشان و حمایل آن مباهی گردیدند و بنا بر وفور استعداد و کفایتی که پیوسته از ایشان در انجام خدمات جلیله دولت به ظهور رسید، در سنه ۱۲۸۶ به لقب مخبرالدوله ملقب و در سنه ۱۲۹۴ به لقب جنابی که از القاب وزراء است و وزارت کل تلگرافهای ممالک محروسه فایز و در سنه ۱۲۹۵ به اعطای حمایل سبز و نشان شیر و خورشید از درجه اول سرافراز و در سنه ۱۲۹۷ به وزارت علوم و ادارات مدرسه مبارکه دارالفنون و مریضخانه دولتی مفتخر و در سنه ۱۲۹۹ به وزارت معادن منصوب و همواره طرف اعتماد و مورد عواطف خاصه شاهنشاهی بوده و هستند. (اتهی) و در سنه ۱۳۰۶ از دارالخلافه طهران تا انگلستان ملتزم رکاب شاهنشاهی ادام الله عمره و دولته گذشته از آنجا اجازه تحصیل نموده به مملکت فرانسه برفت و از آنجا به ایطالیا، پس به اسکندریه مصر و بندر سویس^۲ [و] از جده گذشته در سنه [؟] به مکه معظمه مشرف شده، جامع سعادت دنیوی و اخروی گشته که:

سعادت دو جهان روز و شب قرینش باد
خدای عزوجل ناصر [و] معینش باد
و آنجناب را چهارنفر پسر است^۳ که هر یک سروری است از بوستان سعادت و گلی است از گلستان نبالت، همه در کنف حمایت والد ماجد خود به اعلی درجه کمال تربیت یافته اند و چون مولد و منشأ ایشان دارالخلافه طهران است، ذکر اوصاف محموده و خصائل ممدوحه آنها که در سایه اقبال جناب جلالت مآب اعز اکرم وزیر علوم به اعلی درجه مراتب مرغوبه، عروج کنند خارج از وضع فارسنامه است.

پسر دویم غفران مآب، امیرالشعراء رضاقلی خان هدایت تخلص طاب ثراه است: جناب جلالت مآب، فخامت نصاب، صاحب تدابیر و افیه و افکار صائبه، ملاذ طوایف، مظهر عواطف جعفرقلی خان نیرالملک که گویا درباره او گفته اند:

کند مطالعه روزنامه فردا ضمیر اوزسواد خط شب تازی

در سنه ۱۲۴۶ در شیراز مینو طراز متولد گشته، در ظل تربیت والد ماجد خود تربیت

۱. در متن: (دولة). ۲. همان بندر سوئز است.

۳. در حاشیه آمده است: جناب جلالت مآب حسین قلی خان مخبرالملک و جناب جلالت نصاب مرتضی قلی خان صنیع الدواه و جناب معتمد السلطان خان خاتان مهدی قلی خان و معتمد السلطان محمد قلی خان.

یافته، در سنه ۱۲۵۵ از شیراز به دارالخلافه طهران آمده، در مدرسه معلم‌خانه دارالفنون دولتی سالها تحصیل هرگونه علم و کمالی از علوم ایرانی و فرنگستانی و تعلم لغات خصوصاً لغت فرانسه فرموده، در سایه اقبال اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه و اطال عمره و دامت شوکت به مناصب عالیه و القاب فاخره سرافراز گشته نایب‌الوزاره علوم شده، به احترام تمام می‌گذراند.

و از اجله و اعیان این محله است: مولای انام، افضل فضلی ایام، اکمل مدققین، کاشف اسرار محققین، مقتدای اعیان امم، مطاع حکمای عرب و عجم، حکیم‌مجد حاجی میرزا محمد حکیم باشی؛

فی لفظه الحلو قانون الشفاء انا و فی ذخیره عین الاشارات^۱

در خدمت والدساجد خود، بقراط زمان حاجی میرزا علی اکبر طبیب که شرح حالش در محله سرباغ شیراز گذشت، تحصیل مراتب علمیه و قانون معالجات عملیه نموده، به حسن معالجه و مبارک قدمی معروف و مشهور است و آنجناب را سه نفر پسر است:
اول آنهاست: جناب فخامت نصاب، ملک اعظم اطباء، حاوی کمالات الباء^۲، جالینوس زمان، بقراط اوان میرزا احسام الدین مسیح الملک؛

لوکان بقراط حیاً کان متخذاً من نور تدبیره فی الطب مصباحاً^۳

والدساجدش در تربیت و تعلیم علوم و تهذیب اخلاق او به اقصی الغایه کوشیده، در سن صباوت محسود اقران گردید پس به طبیب خاطر به دارالخلافه طهران رفته تکمیل مراتب علوم خصوصاً علم طب و تشریح نموده و زبان فرانسه را به وجه کمال آموخته، کتب طب جدید را کراراً از حذاق اطباء استفاده و استعمال نمود، مدت‌ها کتب طب قدیم و جدید را به افاده بر معلمان القا فرموده، طبیبی حاذق و حکیمی ناطق گشته، رتبه خود را از طبابت بالا برده به اعتقاد مردمان خردمند عاقبت اندیش، انشاءالله تعالی یکی از رجال خدمتگزار دولت علیه شده، خدمات بزرگ از او به ظهور خواهد رسید و اکنون که سنین عمرش از سی و اند بگذشته در خدمت اولیای دولت قاهره، اعتباری تمام و احترامی مالا کلام بهم رسانیده، منظور نظر اعلیحضرت شاهنشاهی اطال الله تعالی عمره گشته، در دارالخلافه طهران خانه عالی و عمارات متعالی و باغ وسیع فرح انگیز مشتمل بر چندین طرف عمارت فراهم آورده، محل مشاوره اعیان رجال دولت ابد مدت است.

پسر دوم جناب حاجی میرزا محمد حکیم باشی: جناب فخامت نصاب، سلاله اطیاب، نقاوه انجاب، مقرب خاقان، معتمد السلطان میرزا احمد علی مستوفی خاصه دیوان اعلی، در کتف تربیت والدساجدش، تحصیل کمالات لایقه [کرده]، خطوط دقتی و محاسبات دیوانی را به وجه کمال آموخته، بعد از آزمایش و امتحان به منصب و لقب استیفای دیوانی سرافراز و برقرار است.
پسر سیم جناب حاجی میرزا حکیم باشی: جناب مستطاب کمالات اکتساب میرزا ابراهیم

۱. در کلام شیرینش ما را قانون شفاست و در (ذخیره) او عین اشارات است. ۲. جمع لیبیب: خردستان.

۳. اگر بقراط زنده می‌بود از پرتو اندیشه‌اش در پزشکی چراغ دانش می‌افروخت.

معروف به مجتهد که تفالاً از مقوله الاسماء تنزل من السماء^۱ به درجه اجتهاد برسد [و] تا کنون جز تحصیل علوم رسمیه شغلی را اختیار نکرده است.

از اجنه اعیان این محله است؛ افصح بلغای عصر، ابلغ فصیحای دهر، نادره زبان، منبع بیان میرزا محمدعلی «گلشن» تخلص. مرحوم حاجی اکبرنواب در کتاب دلگشا فرموده است: اصلش از طایفه زنگنه کرمانشاهان است در شیراز جنت طراز متولد گشته، نشو و نما یافته، شاعری است سخندان، دیوانش گلستانی است^۲ مالا مال از گلهای الوان، از علوم رسمی بابهره، در فنون عروض و قوافی شهره، قواعد شعر را نیکو دانستی و در ریاضیات بذل و جهدش چندانکه توانستی. اکثر با اهل معرفت نشستنی، منظورش آنکه از قید هستی رستی. در مدایح ائمه طاهرین (ع) قصائد رنگین گفته، در مصائب سیدالشهدا درهای گران بها سفته، دوازده بند بر نظم و قوافی و ردیف محتشم کاشی، از گلشن طبعش شکفته و صاحب دیوان است و این چند شعر از دیوان او برداشته، نگاشته گردید:

آید از باغ فغانی که کند خون در دل گوئی آنجا خبر مرغ گرفتاری هست

«گلشن» به کف ساقی در جام تماشاکن از عارض و زلف او عکس گل و ریحانها

بر سیل مطایبه فرموده است:

اوستاد جماعت کفناش نسام است تا رجبعلی دارد
قد کوتاه او و ریش تنک دو نشان از سه پشکلی دارد

و او را سه نفر پسر بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب ذوالمحماد والمعالی، ذخرالایام^۳ واللیالی، قدوة ابرار، مقتدای اخیار، اکمل متورعین، اتقای متشرعین، متمسک به لطف ربه الولی حاجی میرزا محب علی واعظ شیرازی. سادام عمر جز به هدایت مردمان نپرداخت، بیشتر اوقات خود را در اماکن مشرفه به وعظ و نصیحت خلایق گذرانید و در عتبات عالیات به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر آیات شریعت غراء، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، علام فهام میرزا محمدعلی مجتهد شیرازی در عتبات عالیات خدمت علما و مجتهدین کسب مطالب علمیه نموده به زیور اجتهاد زینت یافته، عود به شیراز نمود [و] به نشر علوم دینی و مقاصد یقینیه و اسامت مسجد جامع جدید اتابکی مشهور به مسجد نو

۱. (نام هر کس و هر چیز از آسمان فرود آید). (امثال و حکم، ص ۲۳۳).

۲. او پدر حکیم قآنی است. (آثار العجم، ص ۴۳) و (دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۲۶۷) (و رک: تذکره انجمن آراء، تالیف احمد اختر گرجی مذکور در حاشیه ص ۲۶۷، ج ۴، دانشمندان و سخن سرایان فارس): ... برثیه به طریقی مولانا محتشم در شهادت سیدالشهدا گفته، الحق بد نگفته... از شیراز وارد اصفهان و قصیده‌ای در مدح نظام الدوله (گفته) در مجلس گذرانید و معظم‌الیه انگشتر العاسی که سیصد تومان قیمت داشت به رسم جایزه بر دهن مولانا گذاشت).

۳. در متن: (زخر).

اشتغال دارد.

پسر دویم غفران مآب حاجی میرزا محب علی است: جناب مستطاب فضائل و کمالات. اکتساب، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، ناصر شریعت غرا، ناصب رایات ملت بیضا، نور حدیقه سعادت، نور حدیقه فضیلت میرزا محمد تقی مجتهد شیرازی. تا کنون در بلده سر من. رأی به استفاده و افادت علوم دینیہ اشتغال دارد.

پسر دویم مرحوم میرزا محمد علی گاشن است: مجمع آداب، مقبول قلوب اولی الالباب، عارف اسالیب ادبیه، واقف قوانین عربیه، اکمل مدققین، کاشف اسرار محققین، افضل ارباب حکمت، غائص بحار معانی به علو همت، صاحب کمالات نجیعه، ناظم ابیات بدیعه: حکیم قآنی شیرازی!

چه اساحری است که داری تو در سخن گفتن حلال باد ترا سحر چون سخندانای

نام شریفش «میرزا حبیب» در تمامت کمالات بر تمامی ارباب کمال فایق بود اگرچه شهرت دیوان شعرش از شعری گذشته و چندین بار به طبع باسمه رسیده، هزاران جلد از آن در ممالک موجود است، اما برای تیمن و تبرک چند بیت از آن در این فلامناحه نگاشته گردید و در دارالخلافة طهران به رحمت ایزدی پیوست^۱: فرموده است:

<p>خازن میر معظم راوی اشعار من راوی شعر من است اما چو نیکو بنگری شعر شیرین مرا برده است چون جویم دلیل حالت بخت مرا در چشم خود داده است جای بر پریشانی که من یک عمر در دل داشتم دزد کالای امیر است او نه تنها دزد من</p>	<p>آنکه می گوید: «بلا، مفتون بالای من است» راوی اشعار نبود دزد کالای من است گویدم کاین خنده لعل شکرخای من است گویدم کاین خواب چشم نرگس آسای من است در کله جاداده کاین زلف چلیپای من است میر را آگه کنم زیرا که مولای من است</p>
---	---

۱. در متن: (جو).

۲. معلوم نیست چرا میرزا حسن در باب قآنی کم لطفی کرده و بدین مختصر بسنده نموده است. برای اطلاع بیشتر رک: آثار المعجم، ص ۴۳۰ - میرزا حبیب در روز ۲۹ شعبان سال ۱۲۲۳ ه. ق در شیراز متولد شد در یازده سالگی پدرش را از دست داد، در مدرسه باهلیه (بابله) شیراز درس خواند و به شاعری پرداخت و بقول خودش با منظر زشت در نظر همه زیبا شد پس از چندی به اصفهان رفت و ریاضیات و معارف اسلامی را آموخت و به شیراز برگشت و به تدریس عروض و شرح دیوان خاقانی پرداخت و به تدریس شجاع السلطنه فرزند فتح علی شاه پرداخت (در سال ۱۲۳۹) و با او به خراسان رفت و تخلص خود را از حبیب به قآنی برگرداند و در همانجا به رفاه و آرامش رسید و بسیاری از کتب ادبی و غیر ادبی را جمع آوری کرد و در دربار فتح علی شاه به لقب مجتهد الشعرائی رسید و در دربار محمد شاه به لقب (حسان المعجم) ملقب شد. در سال ۱۲۵۶ در تهران ازدواج کرد که بد فرجام بود، در سال ۱۲۵۹ به شیراز بازگشت که گرچه خوش آغاز بود اما در آخر به تهران رفت و شاعر رسمی دربار ناصرالدین شاه شد و در سال ۱۲۷۰ به مرض مالیخولیا و پریشان گوئی مبتلا شد و در روز چهارشنبه پنجم شعبان همان سال درگذشت. دیوان او به کرات در تهران و تبریز و هندوستان چاپ شده است که دارای ۲۱ تا ۲۲ هزار بیت است. از حضور ذهن و روانی طبع وی سخنها گفته اند. زبانی غنی و شیوا و تسلطی بی نظیر بر الفاظ داشت کلمات را فخیم و فاخر انتخاب می کند و در نماندن هر کلمه به جای خود توانائی و چیره دستی عجیبی نشان می دهد و در این کار یعنی ربودن و بکار بستن کلمات هیچ شاعر فارسی زبان به او نمی رسد قآنی در پریشان خود از گلستان تقلید کرده است. (از صبا تا نیما، ص ۹۳ تا ۱۰۴).



حکیم قاننی شیرازی

گوید این مژگان خونریز جگرخای من است
و آشکارا گوید این زلف سمن سای من است
بنده میرواسیر [و] حکم فرمای من است

تیرها دزدیده است از ترکش میرجهان
نرم نرمک هشته درع میر را زیر کلاه
لیک او با اینهمه دزدی امین حضرت است

زمین بساط و درودشت بارگاه من است
به ناز و مسکنت و عجز و غم سپاه من است
به جان دوست همان نیستی پناه من است
سواد زلف بتان نامه سیاه من است
از آنکه رحمت حق عاشق گناه من است
ولای خواجه ایام تکیه گاه من است
که درشاید ایام دادخواه من است

چه غم زبی کلهی کاسمان کلاه من است
گدای عشقم و سلطان وقت خسویشتم
زنند طعنه که اندر جهان پناهت نیست
به روز حشر که اعمال خویش عرضه دهم
قلندرانه گنه می کنم ندارم بساک
سرا که تکیه بر ایام نیست «قآنی»
امیر کشور جسم صاحب اختیار عجم

پسر سیم مرحوم میرزا گلشن است: سبحان زمان، حسان اوان، نادره عصر، مالک زمان
نظم و نثر میرزا کبر «ندیم» تخلص:

اشعار دلفریب لطیفش کشیده است در گوش روزگار بسی در شاهوار

اشعار آبدار خود را جمع بساخت و دیوانی پرداخت و این چند بیت از او به یادگار ثبت
گردید:

وجه می خلسری آماده کن
شیر غمان را همه قلاده کن
ماه رخ سروقده و گل عذار
چشم سوی لاله خود روی کن
باده بخسور های کن وهوی کن
کاخر مستی بنیینی خمار

خاطرت از قید غم آزاده کن
ساغر بلور، پر از باده کن
خویش رفیق بتکی ساده کن
خیز و تماشا به لب جوی کن
روی ازین سوی به آن سوی کن
ها، همه با آن بت دلجوی کن

می بنیینی مگر آن خسته پا در گل را
که کنم گریه و سیلاب برد محمل را
بر گرفتم زرخش دیده، چه سازم دل را
زانکه دیوانه چه سان پند دهد عاقل را
زانکه بهر تو صفا داده ام این منزل را

ساریانا به شتاب از چه بری محمل را
کاروان بار سفر بست و از آن می ترسم
ای که گنتی زرخش دیده بگیرم، بگیرم
شیخ منعم نتواند کند از شیدائسی
نگذارم که کند جز تو کسی جا به دلم
بر سیل مطایبه فرموده است:

کارهای خلاف می کردم
از... بزسجاف می کردم
صاحباً بنده در اوائل عمر
مثلاً شب کلاه پوستی را

و از اجله و اعیان این محله است: جناب فخرت نصاب، صاعد ذروه مناقب، عارج رتبه
مناصب، مقرب آستان خاقان، معتمد ارکان حضرت اسعد والا: ظل السلطان میرزا رضا بنان الملک
خلف الصدق مرحمت پناه حاجی محمد اسماعیل تاجر شیرازی مشهور به «مینا کار». نزدیک

به پنجاه سال از عمرش گذشته، جز به این درگاه عالیه سر فرود نیاورده، از درستکاری و راستگوئی روز بروز از اقران خود گذشته، محرم اسرار حضرت اسعد والا دام الله شوکته گشته، کسی جز او رسائل محرمانه را ننویسد و احکام سرایر ملکی را ننگارد. در سال ۱۳۰۴ به لقب جلیل «بنان الملکی» که مناسب با منصب نبیل اوست سرافراز گردیده است.

و از اجله اعیان این محله است: عالی جاه، افتخار اکفاء و اقران، عمدة الاعیان، اصالت و نجابت توأمان، مقرب الخاقان حاجی میرزا احمد ایشک آقاسی باشی خلف الصدق غفران مآب، آقا ابوالحسن تاجر شیرازی. در سال ۱۲۴۱ در شیراز متولد گشته، در اوایل سراحل زندگانی به مناسبت شغل اجدادی مشغول تجارت گردیده، مدتی در یزد توقف کرده، عود به شیراز نمود و چون عالی جاه و خلاصه الاشباه، آقامحمد علی، کدخدای این محله میدان شاه که جد مادری حاجی میرزا احمد بود از پسر خود رنجش خاطر داشت، منصب کدخدائی را به حاجی میرزا احمد وا گذاشت و سالها بر این منوال گذشت و در سال ۱۲۷۷ حاجی میرزا احمد منصب کدخدائی را به خالوی خود عالی جاه آفاجانی وا گذاشت و خود در رکاب نواب اشرف والا: حسام السلطنه سلطان مراد میرزا قاجار از شیراز به خراسان رفت و منصب ایشک آقاسی باشی را تصاحب نمود و در سال ۱۲۸۴ [۱۲] در رکاب نواب معزی الیه عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۸۶ [۱۴] باز در رکاب نواب معزی الیه از طهران به طهران و از طهران به منصب اسیردیوانی به شهر یزد برفت و در سال ۱۲۹۱ [۱۴] باز در رکاب نواب معزی الیه به منصب ایشک آقاسی باشی عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۹۲ [۱۴] باز در رکاب نواب معزی الیه از شیراز به طهران و از طهران به کرمانشاهان برفت و در سال ۱۲۹۸ [۱۴] بعد از وفات نواب حسام السلطنه عود به شیراز نموده، در کنج قناعت گنج راحت را یافته، گذرانی دارد و از مآثر او کتاب حدیقه الشعرا و تاریخ یزد و کتابی در مصائب اهل بیت نبوت است و این چند شعر از اوست:

ای سخنور که نزد اهل خرد	مدحتت فرقی از هجا نکند
زانکه از مدح و هجو هر چه بود	کس به گفتارت اعتنا نکند
با چنین پایه شعر، خوشتر آنک	شعر گفتن کس ادعا نکند
گرچه گوئی که چون تو سمدوحی	شعر از این بهتر اقتضا نکند
با چنین شعر پس به مدحت من	به که شاعر طمع عطا نکند
باز فی الجملة هدیه ای دادم	گرچه خرج ترا وفا نکند

ولد الصدقش: عالی جاه، خلاصه الاشباه میرزا خلیل در عنفوان جوانی به سرپرستی سزعه ملکی خود اشتغال دارد.

و از اعیان این محله است: قدوه امثال و اقران، نادره زبان، ناظم ابیات بدیعه، مستخرج معانی لطیفه: آقامهدی «صابر» تخلص شیرازی. به اصناف کمالات آراسته بود [و] در سال

۱. در متن: (به مناسبه).

۲. آثار المعجم، ص ۵۶: مرحوم فرصت بی نویسد: (دارای کمالات عدیده بود و خط نستعلیقش پسندیده) و این دو بیت را از او نقل می کنند:

آنکه دل برده زمن آفت جان خواهد شد	آفت جان من این جان جهان خواهد شد
گر بهاری شود از گلشن رویش بینی	لاله سان داغ دل خلق عیان خواهد شد

۱۲۸۰ واند به رحمت ایزدی پیوست و این چند بیت از او ثبت گردید:

آفت جان من این جان جهان خواهد شد
 لاله‌سان داغ دل خلق عیان خواهد شد
 ابر آزار و فسا قطره‌فشان خواهد شد
 سبزه بیدار از آن خواب گران خواهد شد
 دشت از لاله چو گل گشت چنان خواهد شد
 بلبل از خنده گل هم به فغان خواهد شد
 چشم یعقوب چمن هم نگران خواهد شد
 در تن سرده اشجار، روان خواهد شد
 همچو خاک در قطب دو جهان خواهد شد
 که به مدحش دل و جان هر دو زبان خواهد شد
 جز از آن راه کسی کی به جنان خواهد شد

آنکه دل برده ز من آفت جان خواهد شد
 گریه‌باری شود از گلشن رویش بینی
 این زمستان فراقش نه بیاید چندان
 پیل ابر از کجک برق چو آمد به خروش
 کوه از سر کشد این خرقة قاقم به سرور
 نرگس از دیده فرودوخت بر آن گل خندید
 بیدمشک است بشیری ز بر یوسف گل
 عنقریب است که از فیض دم عیسی صبح
 باغ را راستگهی خرم و خندان پس از این
 شاه اورنگ ولایت، علی آن مظهر کسل
 دست کوتاه مکن از ذیل ولایت «صابر»

و از اعیان این محله است: جناب فصاحت انتساب، بلاغت اکتساب، مجمع معانی، ناظم درونالی، حاوی کمالات، جامع سعادات آقامحمد ابراهیم «منعم» تخلص، خط نسخ تعلیق را به اعلی درجه خوش نوشت و معیشت خود را از نگاشتن کتاب می‌داشت، مادام حیات جز طریقه فقر و انزوا را ندید و از زحمت دنیا دمی نیاسود و این چند شعر از او به یادگار نوشته شد:

بکنم یا نکنم شرم ز روی توکنم
 هر که از راه رسد پرسش کوی توکنم
 گوش تا کی به دل ببندد گوی توکنم
 زآنکه من اینهمه مستی ز سبوی توکنم

به تو خواهم گله از تندی خوی توکنم
 بر سر کوی توأم دائم و از بی‌خبری
 گفتمش دل ز تو دارد گله‌ای گفت خموش
 طعنه بر مستی «منعم» زدن انصاف نبود

یکسر و اینهمه سودا چه کنم گر نکنم
 درد دل پیش مسیحا چه کنم گر نکنم
 طلب لعل شکرخا چه کنم گر نکنم
 دانم این مسئله آیا چه کنم گر نکنم

با سر زلف تو سودا چه کنم گر نکنم
 من مریض غم عشقم تو مسیحا زمان
 طوطی خوش سخنم پرورشم از شکر است
 ناز معشوق فزاید ز نیاز عاشق

۱. در متن: (راستگی).

۲. در آثار العجم، ص ۵۹۸، این دو بیت از او آورده شده است:

بجز لطفی که او با ما ندارد کداین لطف سر تا پا ندارد
 نصیب جان هر کس نیست ورته بلایی نیست کان بالا ندارد.

مرحوم فرصت در حاشیه همان صفحه از کتاب خود می‌نویسد: (در سنه ۱۲۹۷ این قبر در صحن بی‌بی دختران عبور می‌نمود وی را دیدم بر سر قبری نشسته، در حالی که حفار آن قبر را حفر می‌کرد پس از اظهار سهریانی فرمود این قبر را بجهت خود آماده می‌نمایم و تاریخ فوت خود را (یاغفور) دیده‌ام پس از این مطلب چند روز دیگر از جهان فانی به سوی دار باقی رخت برکشید و در آن قبر مزبور مدفون شد).

حسن را ناز تقاضا چه کند گر نکند
عشق را عجز تمنا چه کنم گر نکنم
تا نیندم به سر زلف تو آش، زو نرهم
دیو را سلسله دریا چه کنم گر نکنم

«منعم» بود فقیر و غنی وین عجب مدار
هر کس که یافت گنج قناعت توانگر است

و از اعیان این محله است: افتخارالاشباه، نجابت اکتناه: میرزا علی ناظر، «هشیار» تخلص. خلف الصدق مرحوم میرزا حسن خان هزارجریبی سازندرانی ناظر کارهای غفران سآب فرمانفرما طاب ثراه. در سال ۱۲۲۴ متولد گشته است. انواع کمالات را بیاموخت، در سال ۸۹ [۱۲] در دارالخلافة طهران وفات یافت و این چند بیت از او ثبت گردید:

رسم ما مهر [و] وفا، شیوه خوبان کین است
علم الله که از اهل نظر نیست اگر
عارضت منظر یک شهر نظرباز چمر است
داد «هشیار» تو تادامت ای دوست زدست
آری از یار سزا آن بود از ما این است
عاشق روی تو را چشم به حورالعین است
گر نه منظور تو آزار من مسکین است
هر شبی دامنش از اشک پر از پروین است

و خلف الصدقش: عالی جاه، افتخار اشباه، مقرب الحضرت والا حاجی میرزا حسن خان در سال ۱۲۹۵ به ضابطی ناحیه «خشت» برقرار گردید و شوریدگیهای آن سامان را به حسن کفایت آرماید. پس از آن در کنج قناعت به احترام تمام معیشتی از املاک موروثه و مکتسبه خود دارد.

و [از] اعیان و اشراف این محله است: سلاله السادات، فدوه اصحاب، عمده اعیان حاجی-میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی خلف غفران سآب حاجی میرزا علی تاجر شیرازی، در سال ۱۲۲۶ متولد گشته، عمل تجارت اجدادی [را] اختیار نمود و در هر جائی، عاملی برای تجارت فرستاد و مدتی امور تجارتی را به اولاد خود وا گذاشته و در خانه عافیت نشسته است و او را چهار نفر پسر است:

اصالت و نجابت و امانت اکتناهان آقا سید حسین و میرزا ابوالحسن و میرزا محمود و میرزا-ابراهیم. با آنکه در عنفوان جوانی اند به درستی و درستکاری و درستگوئی مشهور گشته، مایه رواج تجارت تریاک ایران به جانب ممالک چین شده اند.

و از اعیان این محله است: سلسله تاجر نمازی. شاید یکی از اجداد آنها از بسیاری اشتغال به نمازهای نافله و یومیه مشهور به نمازی شده، اولاد او را تاجران نمازی گویند و از اعیان آنهاست: عالی جاه افتخارالاشباه، عمده اعیان حاجی محمد هاشم خان تاجر نمازی شیرازی. سالها در بندر بمبای مشغول تجارت بود و در بیشتر از بلاد هندوستان و ایران عامل و وکیل برای رواج تجارت خود می داشت و سالها به ریاست تاجر ایرانی ساکن بمبای برقرار بود و بعد از گذراندن هفتاد و اند مرحدله از زندگانی در سال ۱۲۸۸ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: عالی جاه، افتخارالاشباه، اصالت و امانت اکتناه حاجی عباس علی خان-تاجر نمازی سالها در خدمت والد ماجد خود در بندر بمبای به شغل تجارت مشغول بود و چندین سال است در دارالملک قاهره مصر رحل اقامت انداخته، بساط تجارت را گسترده، نزدیک به شصت سال از عمرش گذشته است.

و ولدان صدقش نجابت انتسابان آقامحمدرضا و آقامحمدکاظم در اوایل عنفوان جوانی اشتغال به تجارت دارند.

و از اعیان این سلسله تجار نمازی است: اصالت و امانت اکتناه حاجی محمدعلی تاجر- نمازی شیرازی برادر کهنتر حاجی محمدهاشم خان تاجر نمازی. سالها به شغل تجارت پرداخت چون سرمایه خود را افزون دید چندین قریه در بلوک فارس خرید و جز خسران بهره‌ای ندید، پس آنها را فروخته، العود احمد را گفته، باز بر سر عمل تجارت آمده در سال ۱۳۰۲ در شیراز وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

عالی‌جاهان آقامحمدحسن و آقامحمدحسین تاجران نمازی در عنفوان جوانی مشغول عمل تجارتند.

و از اعیان این محله است: عمدة الاعیان، امانت توأمان حاجی محمدسهدی تاجر کازرونی عمرش از پنجاه سال گذشته و در عمل تجارت بر درستکاری معروف گشته است.

محلہ یازدهم شیراز

محلہ یهود است

بر حسب شماره که در سال ۱۳۰۱ شد، دو بیست [و] بیست و دو درب خانه به شماره آمده مردمان از ۹۳۰ نفر پسر و مرد و ۱۰۴۰ نفر زن و دختر است. اصل آن جماعت یهود از بلاد شام است که بخت النصر عامل کیکاوس آنها را به اطراف عالم پراکنده نمود.

تتمه: در ذکر اعظام اعیان شهر شیراز که شهرت آفاق یافته، آنان که در ذیل محلات شیراز نوشته شد در اینجا حواله به آن داده شود و آن جماعت بر سه سلسله قسمت گردید: علماء و شعراء و وزراء و عنوان هر یک را به آنچه شهرت یافته به ترتیب حروف ا، ب، ت، ث، ج (الی آخر) نگاشته شود و این تتمه به منزله تذکره خواهد بود و فهرست اسامی هر یک از آنها بر این وجه است:

فهرست اسامی علماء

ابراهیم، ابواسحق، ابوتواب، ابوالحسن، ابوطالب، ابوالعباس، ابوالقاسم، ابوالقاسم، احمد، احمد، احمد، اصیل الدین، اکبر، جعفر، جلال الدین، جمال الدین، حسین، سکوت، شریف، شمس الدین، صدرالدین، صدرالدین، صدرالدین، عبدالجبار، عبدالله، عبدالله، عبدالنبی، عضدالدین، عطاء الله، علی، علی خان، علی تقی، غیاث الدین، غیاث الدین، فضل الله، قطب الدین، لطف علی، ماجد، محمد، محمد، محمد، محمد، محمد باقر، محمد تقی، محمد حسن حجت الاسلام، محمد حسن، محمد حسین، محمد حسین، محمد رضا، محمد صادق، محمد طاهر، محمد علی، محمود، مخدوم، معصوم، مفید، مفید، منصور، مهدی، میرزا جان، هدایت، یحیی.

فهرست اسامی وزراء

ابراهیم، ابن مقله، ابودارسب، ابوالحسن، ابوالفتح، ابوالفضل، ابوالقاسم، ابومنصور، افضل، تاج الدین، حسن علی، حسین، زکی، سلمان، شاپور، شاه جابر، شاه نواز، عبدالحمید، عماد الدین، عمید الدین، فتح علی، قوام الدین، قوام الدین، لطف الله، مجد الدین، محمد رضا،

محمد سلمان، محمد علی، محمد نبی، مسعود، معین الدین، منصور، نصر الله، نظام الدین،
نظام الدین، نظام الملک، نظام الملک، نظام الملک.

فهرست اسامی شعراء

آسوده، آگه، ابوسعید، ابوالقاسم، اثر، ادیب، امری، انوری، اهلی، پرتوی، بسحاق،
بسل، بلند اقبال، بهجت، بیدل، بی کسی، تمکین، تمنا، توحید، میرزا جانی، جلال، حاجت،
حافظ، حجاب، حسینی، حکیم، خاککی، خاوری، خرم، خرم، خلف، داعی، داوری، ذره، راز،
رحمت، رضا، روزبهان، روشن، زکی، زبان، ساغر، سعدی، سفیر، شرف، شریف، شطاح، شفیع،
شکوه، شکیب، شمس، شوریده، شیخ کبیر، صابر، صدر، صفا، طایر، طیب، عالی، عرفی، عفت،
علی، غیاث، غیرتی، فارغی، فتح الله، فخر، فردوس، فرهنگ، فغانی، نگار، قآنی، قیدی، کافری،
گلشن، کلوعلی، کوهی، لسانی، لطفی، مانی، مجد همگر، محرم، محمد صادق، محمد، محمود،
مرزبان، مرشد، مرشد، مشتاق، مشفق، معین الدین، مقیم، مکتبی، منصف، منظور، منعم، ناصر،
ناظم، نسیمی، نصیر الدین، نظام الدین، نعیم، نقیب، نوائی، تویدی، نیاز، وجدی، وصال، وقار،
هاشم، هدایت، هشیار، هما، همت، همد.

سلسله علمای شیراز جنت طراز

از معارف آنهاست:

قدوه سادات ذوی العلوم حاجی میرزا ابراهیم مجتهد. شرح حالات آن جناب در محله بازار مرغ گذشت.

و از معارف علماء است: شیخ اعلم اقدم شیخ ابواسحق^۱ فقیه شافعی مشهور به شیرازی. چون اصل آن جناب از شهر فیروزآباد فارس است در عنوان فیروزآباد نگاشته شود. و از اعظم فقهاست: جناب اعلم العلامی شیخ ابوتراب. شرح حالش در محله سرباغ نوشته شد.

و از اعظم علماءست: طره ناصیه سیادت، جناب میرزا ابوالحسن خان مجتهد که شرح حالش در ذکر محله بازار مرغ گذشت.

و جناب فضیلت، آب میرزا ابوطالب نواب شرح حالش در محله بازار مرغ است. و از مشاهیر علمای شیراز است: قاضی محکمه اسلام، نافذ الفتاوی و الاحکام، مقرر قواعد شرع، مدبر معاهد اصل و فرع، جامع علوم عقلیه، حاوی اخبار نقلیه ابوالعباس ابن سربج فقیه شیرازی^۲ مشهور به «بازا شهب». مدت‌ها در شیراز قضاوت مسلمانان نمود و شریح پدر او هیچ لغت عرب را نمی‌دانست و راز خود را به درگاه حضرت بی‌نیاز، به فارسی عرضه می‌داشت، شبی در خواب دید که هاتق غیبی به او فرمود: «هرچه می‌خواهی بگو»، در جواب گفت ای خدا «سربه‌سر»^۳ یعنی چیزی سخواه و چیزی مده و این کلمه تا کنون در مملکت فارس ضرب‌المثل است به اندک تفاوت که «رحمن سربه‌سر». و شیخ ابوالعباس قاضی در سال ۳۵۹ در بغداد وفات یافت.

و از مشاهیر علماءست: جناب سلج‌الانام فی زمانه شیخ ابوالقاسم شیخ الاسلام که در

۱. خوانندگان محترم توجه می‌فرمایند که در ذکر اسامی ترتیب الفبائی رعایت شده است نه تقدم تاریخی.

۲. در متن: (شریح). اما در روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۳۹، نام او را ابوالعباس احمد فرزند عمر بن سربج فارسی شیرازی، شافعی مذهب، می‌نویسد که بیش از چهارصد مجلد اثر دارد. و رک: ابن خلکان، ج ۱، ص ۲۱.

۳. رک: روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۴۱.

محلّه بازار سرخ نوشته شد.

و از مشاهیر عرفا و علمای شیراز چنان که قآنی فرموده است: شمس‌الموحدین میرزا-
ابوالقاسم شیرازی مشهور به میرزای سکوت (رحمة الله علیه) سر حلقه خاموشان^۲ و مقصد خرقة-
پوشان، جمعی او را مسلمان و گروهی ناسلمان گفتند، برخی بر آن بودند که در یمن ایمان،
همال سهیل دارد و در چمن ایقان، کمال کمیل، بهرحال پیری پارسی و سیری پارسا که
فکر جهانی در پایه قدرش نارسا، همواره زبانش از گفتن خاموش و از یاد خویشتن فراموش،
با اینهمه خاموشی زبان همه و با آن همه فراموشی شبان رسد، وقتی عوام کالانعام با آنکه جز
خاموشی سخنی باطل از او نشنیده و جز سفیدی موی، آیه سیاه دلی از وی ندیده بودند، قتلش
را صلاح و خونش را مباح دانستند و به اندیشه این معنی مریدانش که هریک والی کشوری و
قائد لشکری بودند، تدارک آلات حرب و ضرب نموده، پای پیش نهادند، چندان که سریدان
به التماس مدافعه کوشیدند، حضرتش ممانعت فرمود، چون گروه بدخواه آمده، درب سرای او را
سفتوح دیده، سوجب فتوح شمردند، غافل از آنکه عادت درویش رفع بواب و فتح ابواب است
با زبانهای لاعن و سنانهای طاعن داخل سرا گشته، پیری را در کنج عزلت نشسته و لب از
تکلم بسته دیدند، خواستند زبان را به لعن و سنان را به طعن دراز کنند، آن جناب تبسم فرموده، بگفت
باعث ازدحام چیست؟ یکی گفت آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است، پس فرمود هرگز
جز راه شرع نرفته‌ام در جوابش گفتند چنین است اما برخی از محرمان تو از محرمات نپرهیزند،
فرمود برادر را به جای برادر نکشند، گفتند بر جمعی که با دل سیاه بر دلبر ساده جوشند و ساغر
باده نوشند، در را گشائی، فرمود ای عجب بر شما که برای کشتن من آمدید در را نبستم، چرا
بر کسانی که به ارادت آیند، در بندم، از سخنان آن جناب است: «راحت نفس در دو چیز
است: «نمی‌دانم» و «نمی‌خواهم» چنان در «نمی‌دانم» مستغرغم که «نمی‌خواهم» را فراموش
دارم.» در سال ۱۲۳۹ در شیراز وفات یافت [و] در آستانه حضرت شاهچراغ مدفون گردید و
تاریخ سال وفاتش مطابق با شماره کریمه «هو الذی لایموت» است.^۴

و از مشاهیر علما و سادات عالی درجات شیراز است: حضرت سیادت و نقابت و افادت
و افاضت منقبت، سلطان الحکما و سیدالعلماء میرزا احمد نظام الدین علامه. شرح حال آن جناب
در ذیل محلّه سردزک نگاشته گردید.

و از اعظام علما و سادات و اعیان شیراز است: قطب فلک جاه و جلال، مرکز دایره
عزت و اقبال، امیرمجدد، مقبول سلاطین، نواب میرزا احمد نظام الدین دوم، نواده میرزا احمد
نظام الدین اول. شرح حال آن جناب در ذیل محلّه سردزک گفته شد.

و از علمای مشهور شیراز است: جناب شیخ احمد تمامی [که] شرح حالش در ذیل
محلّه بازار سرخ است.

۱. رک: پریشان قآنی، ص ۵۱۵ و ۵۴۹، چاپ تاجر شیرازی، سال ۱۲۷۳: کلیات دیوان.

۲. اگرچه در پریشان قآنی این کلمه (خاموش) است اما خطاط فارسنامه آنرا (خواموش) نوشته است.

۳. این گفته را قآنی در (پریشان) روایت کرده است.

۴. تفصیل احوال او را در جلد سوم، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص ۱۶۷ تا ۱۷۱ و گلشن وصال، حاشیه صفحات ۲۵۲ تا ۲۵۳ و ۲۸۲، بخوانید.

و از اعظام علما و اعیان سادات عالی درجات شیراز است: مولا الانام، متبوع اهل اسلام، ذوالمحماد والمعالی، ذخرا لایام واللیالی امیر اصیل الدین دشتکی شیرازی. و شرح حال آن جناب در ذیل محله سردزک شیراز گفته شد.^۱

و از اجله علماست: جناب مستطاب حاجی اکبر نواب شرح حالش در ذکر محله بازار مرغ گذشت.

در کتاب هزادات شیراز نوشته است: طیب فاضل و ادیب کامل، مقرب ملوک زمان و محبوب قلوب اعیان، مولانا جلال الدین احمد ابن یوسف ابن الیاس حکیم، طیب شیرازی علاوه بر کمالات علمیه، او را دیوان شعری است که جمع نموده، در آن اشعار فارسی و عربی خود را. و این چند بیت از آن دیوان نوشته شد:

و انت طیب فی الحقیقه ام انا
خیالک فی عینی اذا کنت نائماً
فتحسد عینی القلب، عند انتباهه
در سال ۷۴۴ در شیراز وفات یافت.

تحیرت حتی لست ادری معیناً .
و فی القلب عند الانتباه توطناً
و یغبط قلبی العین، حین توسناً

و از اعظام علما و سادات شیراز است: خلاصه اولاد رسول و نقاوه احفاد بتول، سید فاضل محدث امیر جمال الدین عطاء الله دشتکی شیرازی که شرح حالش در ذیل محله سردزک شیراز نگاشته گردید.^۲

و از زمره علما جناب مستطاب شیخ حسین جزائری در ذیل محله سرباغ نوشته شد.
میرزای سکوت. همان جناب میرزا ابوالقاسم سکوت است.

و از اعظام علمای جهان و اکابر فضلاء زمان است حضرت علامه العلمائی میر سید شریف الدین علی بن محمد بن علی حسینی جرجانی شیرازی. اگرچه اصل آن جناب از بلده جرجان خراسان است، لیکن چنانکه در گفتار اول این کتاب فارسنامه ناصری نگاشته گردید در سال ۷۷۷ از دارالملک جرجان به شیراز جنت طراز آمده، رحل اقامت افکنده، توطن فرسوده، سالها توقف نمود و سلسله جلیله سادات شریفی که شرح حال آنها در ذیل محله بازار مرغ شیراز نگاشته گردید، از احفاد آن جناب می باشد، او را در زمره علماء شیراز نگاشتم.

در کتاب *روضات الجنان* نوشته است: سید شریف الدین علی بن محمد بن علی حسینی - الجرجانی الحنفی المشهور بمیرسید شریف، کان متکلماً بارعاً عجیب التصرف، کثیر التحقیق، صاحب فهم عمیق و نظر دقیق، ماهر فی فنون الحکمة باسرها و فی علوم العربیه بجمیعها و له مصنفات طریقه و مؤلفات ظریفه و معلقات لطیفه منها: شرحه الکبیر علی کتاب المواقف. للمقاضی

۱. در متن: الانام.

۲. *روضات الجنات*، ج ۶، ص ۴۳۹ و ۴۴۰، چاپ اسلامیة.

۳. مزارات شیراز: هزار مزار، به تصحیح استاد نورانی وصال، کتابخانه احمدی، شیراز، ص ۳۲۲.

۴. بیت اول در کتاب مزارات شیراز چنین معنی شده است: در حقیقت پندانم تو طیبی یا من، من تحیر به قیاس آورم و ظن به خیال (۳۲۲). خیال تو در چشم است چون می خسبم و در دل است، چون بیدار می شوم. حسد می برد چشم بر دل چون بیدار می شود و غبطه می خورد دل بر چشم چون می خسبم.

۵. رک: *مجالس المؤمنین*، چاپ اسلامیة، ج ۱، ص ۵۲۷.

۶. رک: *روضات الجنات*، ج ۴، ص ۲۲۰، چاپ اسلامیة.

عضدالدین الایجی فی العلم المعرفة والکلام نذکر فی مبحث الامامة منه، ان «الجفر» و«الجامعة» کتابان لعلی اسیرالمؤمنین (ع) قد ذکر فیها علی طريقة علم الحروف الحوادث الی انقراض العالم وکان الائمة من اولاده يعرفونها و من جملتها شرحه علی فنون البلاغة بالخصوص من کتاب «مفتاح العلوم» مع حواش منه علیه و منها کتاب له فی تعریفات العلوم و تحدیدات الرسوم» و کتاب له سماه «بالترجمان فی لغة القرآن» و کتاب کبیر له فی فن المعنی و تصاریفه و اعماله و له شرح فارسی علی کافیه ابن الحاجب یسمونه کبیائی و حواش له علی کتاب المتوسط فی شرح «الکافیه» و اخری علی شرح المحقق الرضی ایضاً علی «الکافیه» و حواش له علی شرح الاصفهانی علی «التجريد» و حواش له علی کتاب المطول و شرح له علی شرح المختصر العضدی و حاشیه علی شرح الشمسية القطبی و علی شرح القطبی علی «المطالع» و علی کتاب «حکمة العین» للکاتبی القزوینی والمختصر الفارسی المتداول بایدی الناس المعروف «بصرف میر» و رسالتاه المشهورتان «بالکبری» و «الصغری» فی المنطق.

و این قطعه را در وفات آنجناب گفته اند:

سلطان جهان شریف ملت	استاد بشر حیسات عالم
در هشتصد و شانزده ز هجرت	اندر ششم ربیع دویم
فرمود به دار خلد رحلت	زین دار فنا به چارشنبه

و خلف الصدقش؛ عالم فاضل کامل میرسید شمس الدین محمد شیرازی. حاشیه والدساجد خود را بر شرح کتاب متوسط که ناتمام بود به انجام رسانید. شیخ ابوالقاسم بن نصر البیان کازرونی در کتاب سلم السموات نوشته است: چون حضرت میرسید شریف را زمان وفات در رسید، میرسید شمس الدین محمد استدعای وصیت از او نموده، در جواب فرمود: «بابا به حال خود باش» و میرشمس الدین محمد، این مضمون را به نظم آورد:

۱. در ترجمه روضات الجنات، ج ۶، ص ۲۴۲، ترجمه این بخش چنین آمده است: (در علم کلام استادی بنام بود و در این رشته تصرفات عجیب و منحصر بفرد داشت و تحقیقات فراوان و دقت نظرهای خاص از او به ظهور می رسید و دانشمندی هوشمند و با کمال بود، همه فنون حکمت را بخوبی می دانست و از قواعد علوم عربی کمال خبرویت و مهارت را دارا بود. آثار ارزنده ای از او به ظهور رسیده و تعلیقات شایسته و حواشی مفیدی از او یادگار است از جمله آثار مهم و بنام او شرح مواقف قاضی عضدایجی است نامبرده کتاب او را که در فن کلام بود شرح کرده و در مبحث اساست آن می نویسد: (جفر) و (جامعه) نام دو کتاب از علی (ع) است که در آن مطابق با قانون علم حروف به پیش آمدهای جهان تا انقراض عالم اشاره کرده است و ائمه ظاهرین که از اولاد او می باشند و معروفند از حقایق مطالب او باخبر بوده اند. دیگر (از تالیفات او) شرح بر فنون بلاغة مفتاح العلوم به انضمام حواشی و دیگری (تحدیدات الرسوم) و (الترجمان) در لغات قرآن (این کتاب بطور مستقل بوسیله استاد دکتر سید محمد دبیرسیاقی با دقت و وسعت نظر خاص ایشان تحت عنوان ترجمان القرآن در مرداد ۱۳۳۳ و سپس در فروردین ۱۳۶۰ به چاپ رسیده است.) و کتاب بزرگی در معنی و طریقه ترتیب آن و شرح کافیه ابن حاجب موسوم به کبیائی و حواشی بر شرح کافیه به نام متوسط حواشی شرح رضی و دیگر حواشی شرح اصفهانی بر تجرید و (حواشی بر مطول و شرح بر آن) و شرح بر مختصر عضدی و حاشیه بر شرح شمسیه و شرح مطالع قطب الدین (بر مطالع) و حاشیه بر کتاب حکمت العین کاتبی قزوینی و مختصر فارسی که همواره مورد توجه محصلان مقدماتی علم عربی است به نام صرف میر و رساله کبری و صغری در منطق...)

۲. در متن: (جواش).

مرا سید شریف آن بحر زخار
وصیت کرد و گفت ار آنکه خواهی
چنان مستغرق احوال خود باش
که رحمت بر روان پاک او باد
که باشد در قیاست جان تو شاد
که از حال کسی ناید ترا یباد

و از احفاد میرشمس الدین محمد پسر میرسید شریف است: ادیب اربیب میرزامحمد علی مشهور به میرزامخدوم شریفی سنی حنفی شیرازی صاحب کتاب نواقص الروافض که شرح حال او^۱ در ذیل زمان سلطنت شاه اسماعیل دویم صفوی در سال ۹۸۵ نگاشته گردید.

جناب شیخ عبدالعبار مجتهد در محله سر باغ مذکور است.
جناب مستطاب شیخ عبدالنبی امام جمعه. ذکر آن جناب در محله سر باغ است.
جناب آقا لطف علی مجتهد. شرح حالش در محله بازار سرخ است.

و از علمای مشهور فی الآفاق حجة الاسلام بالاستحقاق حاج میرزامحمد حسن شرح حال آن جناب در ذیل محله درب شاهزاده است.^۲

و از اعظام علمای عالم است امام اقدم، همام اعظم، مولای فاضل اسم، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر^۳ آیات شریعت غرا، سلک اعظام سادات، متحلی به اقسام سعادات، زبده اولاد سبطین، قدوه امجاد خاقین، سید جید بمجد الحاج امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی^۴ جد اعلائی نگارنده این فارسنامه ناصری که شرح حالش بر سبیل اجمال در ذیل محله سردزک شیراز نگاشته گردید.

در کتاب (روضات الجنان و کتاب سلم السموات نوشته است که در مجلس مشحون از علما و اکابر، امیرغیاث الدین منصور، ولدالصدق حضرت امیرصدرالدین معظم الیه که سن شریفش به هیجده سال رسیده بود، جناب محقق صمدانی، مولانا جلال الدین دوانی را مخاطب ساخته مطلب علمی را به عنوان مشاجرت سؤال نمود و جناب مولانا اعراض از جواب نمود، پس رنگ چهره حضرت امیرصدرالدین از این اعراض متغیر گشته، به جناب مولانا فرمود: بنده زاده با شما چنین می گوید، مولانا در جواب گفت شما خود بفرمائید تا ببینم چه می فرمائید.

در کتاب مجالس المؤمنین نگاشته است^۵ که: سیدالحکماء المدققین امیرصدرالدین محمد دشتکی، اسکنه الله فی صدرالجنان، کنیت عالیش ابوالمعالی و لقب شریفش به لسان ارباب فضل و کمال، صدرالعلما و صدرالحقیقه است و چنانکه سابقاً در احوال سیدجلیل محدث امیراصیل الدین که از بنی اعمام اوست مذکور شد آبا و اجداد امجاد او تا حضرات ائمه معصومین (ع) حافظ احادیث و حامل علوم شرعیه بوده اند و اول کسی از این سلسله جلیله که از مطالعه کتب حدیث عامه و اسوخته، متوجه علوم حکمیه رسمیه گردید و به مرتبه اعظام حکما رسید، حضرت میر بود که استفاده کثیری از شرعیات را از والد ماجد خود امیرغیاث الدین منصور پسرعم خود میرنظام الدین احمد نمود و شطری از علوم عربیه و فنون ادبیه را بر پسرعم خود میر حبیب الله

۱. در متن: (اورا).

۲. مذکور در حاشیه کتاب.

۳. در متن: (ناظر).

۴. روضات الجنات، ج ۶، ص ۹۸ تا ۱۰۳.

۵. مجالس المؤمنین، چاپ اسلامی، ج ۲، ص ۲۲۹.

که وحید زسان بود قرائت فرمود و علوم عقلیه را از حکمت و کلام و ریاضیات را از سیدسلم فارسی و جمعی دیگر بیاموخت و سولد شریفش صباح سه‌شنبه دویم شعبان سنه‌ثمان و عشرين و ثمانمائه بود و در صباح جمعه دوازدهم رمضان سنه ثلث و تسعمائه در دست فسقه فجره ظلمه یعنی طایفه ترکمان بایندریه، شهید گردیده^۱ در صدر جنان منزل گزید و از مآثر آن جناب مدرسه رفیعه منصوریه شیراز است و کتاب حاشیه قدیم و جدید بر شرح تهرید ملاعلی قوشچی و دیگر حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع و حواشی شریفه شریفیه و آن دو حاشیه قدیم مقدم است بر حاشیه قدیم مولانا جلال‌الدین دوانی^۲ و دیگر حاشیه بر شرح شمسیه منطق^۳ و دیگر حاشیه بر شرح مختصر اصول^۴ ابن حاجب^۵، دیگر حاشیه بر کتاب کشاف، دیگر رساله در مبحث فیاض درح مطالع، دیگر رساله در حل مغلطه به جذر اصم، دیگر رساله در علم فلاحه، دیگر رساله فارسی در معرفت جواهر و خواص و قیمت آن، دیگر رساله فارسی در بیان کیفیت حدوث قوس قزح که به فارسی کمان رستم گویند و صاحب کتاب *روضات الجنان* فرموده است که هر چه اشخاص این سلاله فاخره، نزول تناسلی فرموده‌اند به ظاهر و باطن از کتب حدیث عامه اعراض فرموده، مراسم حقه را اظهار نموده‌اند الی انتهی الامر الی قرة باصرتها المرهات^۶ و غرة ناصيتها الباهرة البهاء، مفخر اسلافه الاشراف و شرف آل عبدسنان اعنی السید علی خان الحسینی الحسنی المدني الشیرازی، الشارح للصحیفة الكاملة السجادیة شکر الله مساعیه الجمیلة فی امثال هذه المعاملة، فانه قد بلغ الدرجة العلیا من ریاسته الشیعة الاماسیة و خدمة مآثرهم الجلیله و بیض وجوه اسلافه المکرمین و برد عیون اجداده المحترمین الی قیام یوم الدین.

و از اعظام علما و افاخم فضلائی عالم است: صدر بدر ملت، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، نبوی المآثر، علوی المفاخر، اعلم علماء مشارق و مغارب، مجتهد به استحقاق در جمیع مذاهب، مطاع سلاطین، متبوع خواقین، مجموعه معانی امیر صدرالدین محمد مشهور بالصدرالثانی، خلف الصدق حضرت مغفرت مآب، جنت ایاب، استاد بشر، عقل حادی عشر امیر غیاث‌الدین منصور، خلف صدق المستغرق فی بحار رحمة الله الاحد الصمد، سید امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی، نور الله مضجعه جد اعلائی نگارنده *فادسنامه ناهری*. در کتاب *روضات الجنان* نوشته است: حضرت استاد البشر و العقل حادی عشر، امیر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی را دونفر پسر بود: کوچکتر آنها امیر صدرالدین محمد ثانی است و برادر بزرگتر امیر شرف‌الدین علی معروف به ورع و زهد و تقوی بود و حضرت غیاث‌الدین امیر صدرالدین را از برای زیادتی فضل و کیاست و فهم ترجیح و تفضیل می‌داد بر امیر شرف‌الدین علی، چنانکه نوشته‌اند

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۰.

۲. در متن: (دوالی).

۳. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۰.

۴. منظور کتاب مختصر المنتهی است.

۵. در متن: (ابن حاجت). ابن حاجب نحوی معروف متولد به سال ۵۷۰، متوفی به سال ۶۴۶. اصلا از کردان ایرانی بود که در مصر متولد شد و در قاهره تحصیل علوم ادبی و فقه کرد و در دمشق تدریس نمود و از تالیفات او: *کافیة* در نحو، *شافیة* در صرف، *مختصر المنتهی* (ملخص کتاب دیگر خود او به نام *منتهی السؤل والامل*) و *امالی*. (معین).

۶. سید گشته، (صفت چشم).

چون حضرت غیاث‌الدین شنید که سلطان مظفر منصور اعلیحضرت شاهنشاه طهماسب اول صفوی انارالله برهانه امیرشرف‌الدین را مخصوص عنایات شاهی و ملاطفات شاهنشاهی ساخته و او را در اردوی اعلیٰ به احترامی فوق‌العاده محترم داشته، حضرت امیرغیاث‌الدین را خوش نیامد و فرمود شرف‌الدین حماری است بلاشاکل و غیرقابل برای این مراحل و این بیت را بخواند:

هر کجا بی‌هنری هست به‌اوسی بخشند
بیشتر ز آنچه ز ایام تمنا دارد^۱

و از لطایف حضرت امیرغیاث‌الدین آنکه چون روزی امیرشرف‌الدین در خدمت او شروع در تشنیع و بدگویی از برادر خود امیرصدرالدین محمد ثانی نمود و قبایح اعمال او را می‌شمرد از جمله آنکه خمهای خمر در حجره جوار قبر جد خود امیرصدرالدین کبیر گذاشته و با دوستان خود در پرده می‌آشامد و شما را خبری نیست و چون امیرغیاث‌الدین، سخنان او را معلل به غرض می‌دانست بر سبیل تعرض فرمود هرچه برادرت می‌کند توهم بکن و هرچه می‌آشامد توهم بیاشام، پس امیرصدرالدین را در مقام خلوتی بخواست و بر سبیل نصیحت و موعظه فرمود: بابا، مردمان کلام‌الله مجید و کتاب دعا بر قبور پدران خود گذارند، چرا شرم نکرده آنچه را برادرت می‌گوید گذاشته [ای] و این نصیحت و موعظه پدران مؤثر افتاده، سبب حصول توبه^۲ نصوح و ترک صحبت و صبوح امیرصدرالدین گردید به اندازه‌ای که لم یعهد من احد من الآحاد توبة الى الله تعالى بمثل توبة هذا. المؤید من عند رب العباد ولائرا^۳ من قبول التوبة بالنسبة الى احد من القائین مثل ماظهر بالنسبة الى هذا المستبصر بنورالله المبین. فانه قد بلغ الامر في ذلك حيث لا يبلغه ایدی الابدال والابطال فشر عن ساق الجهد والجد لاعلیٰ سبیل الهزل بل علی سبیل الحقیقه والجد فی تدارک ما سلف من تفریطاته بالتدارک فی طریق ریاضاته و سجاهداته الى ان رجع فی قلیل من الازمنة الى اصله الاصل و عرج الى معارج آباءه الکابرین بتحصیله مراتب العالیه علی سبیل التفصیل فصار صدراً ثانیاً، یفتخر بقرب منزلته فی هذا الباب ذلك الصدر الاول^۴ و بدمراً باهياً فی سلسلة المشایخ الانجاب یكون علیه منهم المرجع والمعول ولقد رأیت من ثمرات عمره المبرور بعد تنبیئه المزبور بتوفیق المالك الامور، اجازة فاخرة لبعض فضلاء دارالعبادة فیها من الفضل والزیادة ما لم یتفق مثله الى الآن لاحد من العلماء والسادة و رسالة طریفه^۵ فی التشدید علی مذمة الخمر الخبیث والتهدید علی شاربه الخنیث بالعقل والاجماع من جمیع ارباب الشرایع بعد القرآن والحديث و فیها من القوائد الشریفة مالا تحصی و من العواید المنیفة مثل عدد السرمل والحصى^۶ فاما^۷ الاجازة الممتازة المفصلة المذكورة فهي بعد الفراغ من الحمد والصلوة منها ما هو بهذه الصورة، كانت^۷ لی اشیاخ منهم اولاً ابی و شیخی و

۱. مجالس المؤمنین، چاپ اسلامیة، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. چنین است در متن.

۳. در متن: (اقل).

۴. در متن: (طریقه).

۵. در متن: (الحصا).

۶. در متن: (فانا).

۷. در متن: (قلت).

الاجبار بذلك تحدته بما انعم الله تعالى عليه به من اختصاصه (ع) برسول الله (ص) و اطلاعه على سره دون غيره و السند المذکور متصل الى زيد الشهيد انه قال سمعت اخي الباقر (ع) يقول سمعت ابي زين العابدين (ع) يقول سمعت ابي الحسين الشهيد (ع) يقول سمعت ابي علي بن- ابي طالب (ع) يقول سمعت رسول الله (ص) يقول: نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا بيت الا وقد خرب ولا عادانا كلب الا وقد جرب و من لم يصدق فليجرب^۲ ثم قال السيد الافخم الاكرم^۳ السيد علي خان صدرالدين ابن احمد نظام الدين الحديث المسلسل بالاباء السبعة و عشرين ابا قلماً يتفق في اخبار الخاصة و صاحب كتاب **روضات الجنان** رساله ای که فاضل محقق ميرصدرالدين محمدثاني در حرمت خمر و بنگ عقالاً و شرعاً مرقوم فرموده است بعينها در آن کتاب درج نموده و چون از سبک فارسنامه ناصری خارج بود به ايراد آن نپرداخت و اسم آن رساله «الذكري» است و از اتفاقات آنکه عدد اين کلمه مطابق با شماره سال تأليف آن که در سنه ۹۹۱ [است] اتفاق افتاده است.

و از اجله اعيان علمای شیراز بهشت نشان، بلکه اعلم علمای جهان است: حضرت مولی الانام، متبوع اهل اسلام، اعرف جماع کمالات بشر، افضل جوامع اهل نظر، مخبر احاديث نبويه، وارث سوارث آثار سرتضويه، سلطان مفسرين، برهان اهل يقين، مقرر براهين، مقنن قوانين، بحر فواضل و فضائل، فخر اواخر و اوائل، شارح رموز اخبار به مصابيح انظار، فاتح كنوز اسرار به مفاتيح افكار، قدوه محققين، عمده سوحدين، نور حدقه سالکين، نور حدیقه عارفین مولانا صدرالدين محمد معروف به صدر المتألهين مشهور به آخوند ملا صدرا خاف الصدق مولانا ابراهيم قوامی شیرازی خورشيد آسمان معانی که آفتاب بارای او چو ذره [ح] قیر است و سختهصر، عقل مجرد آمده در حيز وجود روح مصور آمده در صورت بشر. در شیراز ولادت یافت [و] نشو و نما نمود و بعد از تکمیل مراتب لایقه به اصفهان رفته، در خدمت شیخ جلیل نبیل: شیخ بهاء الدین عاملی^۴ قدس سره پاره ای از منقولات و معقولات را پیاموخت، پس حاضر مجلس سیدسندبارع باهرمیرمحمدباقر مشهور به میرداماد قدس سره گشته، مدتی بماند و آنچه را باید بیاید، دریافت فرمود، پس از اصفهان به نواحی قم رفته در دهی توقف نموده به ریاضات شرعیه و مجاهدات نفسانیه پرداخت فصفي ذهنه و صبح تمیزه و قوی قواه، فصعد الی سارگاه، پس شروع در تألیف و تصنیف فرموده اساس حکمت اشراق را به دلایل محکمه برپا نموده، ابواب فضیحت را بر سثائین باز فرمود و کتابهای آن جناب در ممالک مسلمانی مشهور و معروف است از جمله آنها کتاب اسفاد است و شرح هدایه و حاشیه بر الهیات کتاب شفای شیخ الرئيس ابي علی قدس سره العزيز و شرح کتاب حکمة الاشراق شیخ شهاب الدین سهروردی و کتاب **وادات قلبیه** و رساله **در حدود عالم** و کتاب **مسائل قدسیه** و قواعد ملکوتیه و رساله **در تحقیق**

۱. در متن: (علیه).

۲. در متن: (فلیجرت).

۳. در متن (اکرم).

۴. رك: سلافة العصر، چاپ المكتبة المرتضوية، ص ۴۹۱، تهران. تاریخ تولد او را اواخر قرن دهم هجری و وفاتش را در سال ۱۰۵۰ در بصره نوشته اند. (معین).

۵. رك: روضات الجنات، چاپ اسلامیه، ج ۴، ص ۲۴۰.

تشخیص و رساله در تحقیق «اتصاف باهیت به وجود» و «رساله در جواب مسائلی که از حضرت سحقی خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره سؤال و جوابی صادر نگشته بود» و کتاب اسرار الآیات، تفسیر سوره مبادکه جمعه، تفسیر سوره الطارق، تفسیر سوره الواقعة، تفسیر آیه نور، تفسیر آیه الكرسی و کتاب حکمة عرشیه و کتاب مشاعر و رساله اکسیر العارفین فی معرفة الحق والیقین و رساله کسر اصنام جاهلیه و رساله اتحاد عاقل و معقول و کتاب شرح اصول کافی و در آخر کتاب عقل و جهل، این شرح فرموده است: و کتبه المؤلف یبده الجانیه فی شهر اربع و اربعین بعد الالف حامداً لله تعالی مصلیاً للنبی و آله مستغفراً بحمدین ابراهیم المشتهر بالصدر الشیرازی اوتی کتابهما یمینهما به محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و حضرت سید علی خان قدس سره در کتاب **سلافة العصر** فرموده است: «مولا صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی مشهور به ملا صدرا در بصره زمان توجه او برای حج در عشر خاسس از مائه حادی عشر وفات یافت، رحمة الله علیه و جناب ملا صدرا را قوامی برای آن گویند که گویا از سلاله وزیر بی نظیر حاجی قوام الدین حسن شیرازی که خواجه حافظ (علیه الرحمه) فرموده است:

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

دریای اخضر و فلک و کشتی هلال

این رباعی را به آن جناب نسبت داده اند:

در کوی شهادت آرمیدند همه^۲

آنان که ره دوست گزیدند همه

هر چند سپاه او شهیدند همه

در سر که دو کون فتح از عشق است

و از مشاهیر علما و فضلا و فصحای شیراز جنت طراز است: قطب فلک علوم، مرکز دایره حدود و رسوم، واضع بنای فصاحت، رافع لوای بلاغت، استاد فصحا و شیخ ادبا مولانا **عبدالله** پسر مولانا فضل الله شیرازی که زبان از تقریر کمالاتش قاصر است در حدود سال ۷۳۰ و **واند** در شیراز وفات یافت و کتاب **تاریخ و صاف** را به یادگار گذاشت و قبرش در میانه تکیه چهل تنان و تکیه خواجه حافظ (علیه الرحمه) معروف است^۳. این رباعی از حضرت و صاف است:

گه در صف رزم همچو خنجر نیشند

ترکان که چو شیر دروغا بخروشدند

گه در کف بزم همچو ساغر نوشند

در صلح به عشرت و مدارا کوشند

و از مشاهیر علمای شیراز است: **مولانا عبدالله قوام الدین زاهد** شیرازی از علمای یگانه و فضیلابی زمانه است حضرت شامشجاع آل مظفر را نسبت به آن جناب اعتمادی و ارادتی بود و آن جناب گریه ای داشت که در نماز با او موافقت نمودی و خواجه حافظ (علیه الرحمه) این غزل را

۱. رک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۰.

۲. این رباعی در حاشیه متن آمده است و یکبار هم که از ملا صدرا در زمره شعرای شیراز سخن رفته است باز تکرار شده است.

۳. و صاف الحضرة متخلص به (شرف) و مشهور به (وصاف) متولد در حدود سال ۶۶۳ در شیراز نام اصلی کتاب او (تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار) است که در ذکر وقایع تاریخ ایلخانان ایران و تاریخ ملوک و امرا اطراف از سال ۶۵۶ تا ۷۲۸ است و از سال ۷۰۲ تا ۷۱۲ تالیف شده است. رک: تاریخ ادبیات صفاء، ج ۳، بخش دوم، ص ۱۲۵۹